

دروس فلسفه



تأليف:

آية الله العظمى سيد رضا حسيني نسب



پیشگفتار

تعریف فلسفه

واژه "فلسفه" از کلمه "فیلو سوفیا" (Philosophia) برگرفته شده است که ریشه آن در زبان یونانی ، به معنای "خرد دوستی" است. زیرا Philo به معنای دوست داشتن و Sophia به معنای دانایی است.

ممکن است اصطلاح یاد شده از سخن فیثاغورث ، فیلسوف و ریاضیدان قرن ششم پیش از میلاد ، اخذ شده باشد که از وی پرسیدند : آیا تو دانشمند هستی؟ . فیثاغورث پاسخ داد : " نه ، اما دوستدار دانش هستم ".

از اینرو ، افلاطون ، فیلسوف قرن پنجم قبل از میلاد ، استاد خود سقراط را به عنوان "فیلو سوفوس"

(philosophos) یعنی "کسی که دانا شدن را دوست دارد" (ho philei ton sophon) ، معرفی نموده است. از آنجا که فلسفه در طول تاریخ اندیشه بشری ، سیر تحولات پر فراز و نشیبی داشته، تعریف های متفاوتی برای آن بیان گردیده است.

در اینجا نمونه هایی از تعاریف فلسفه را که از برخی اندیشمندان جهان نقل شده است ، از نظر شما می گذرانیم :

- **ارسطو** می گوید : "فلسفه ، علم به موجودات است ، از آن جهت که وجود دارند".
- **افلاطون** می گوید : "فیلسوف به کسی می گویند که در پی شناسایی امور ازلی و حقایق اشیاء و علم به علل و مبادی آنها است".

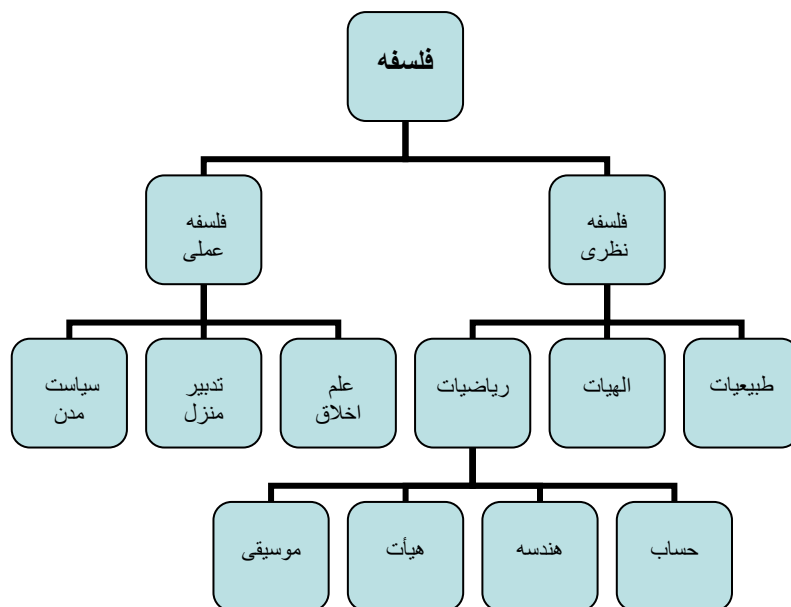
- **ابن سینا** می گوید : "فلسفه ، آگاهی بر حقائق اشیاء است ، به اندازه ای که برای انسان ممکن است".
 - **علامه طباطبائی** می گوید : "فلسفه الهی ، علمی است که در آن ، از احوال موجود از آن جهت که موجود است ، بحث می شود".
 - **کانت** می گوید : "فلسفه ، شناسایی عقلانی است که از راه مفاهیم حاصل شده باشد".
 - **هگل** می گوید : "فلسفه، تحقیق اشیاء به اندیشه و دیده خرد است".
 - **هربارت** می گوید : "فلسفه ، تحلیل معانی عقلی است".
 - **فیخته** (فیشته) می گوید : "فلسفه ، علم معرفت ، یا علم علم است".
- بعضی دیگر از فیلسوفان نیز ، فلسفه را به عنوان "گردیدن انسان جهانی علمی ، مشابه عالم عینی" معرفی کرده اند.

دلیل دگرگونی تعاریف یاد شده این است که واژه فلسفه ، دارای مفاهیم و معانی متعددی بوده که در این درس ، به آن ها اشاره خواهد شد :

فلسفه به معنای عام

فلسفه به معنای عام ، شامل مجموعه ای از دانش های حقیقی و علوم عقلی در مقابل علوم نقلی بوده و علاوه بر "الهیات" ، بسیاری از علوم گوناگون دیگر مانند طبیعیات، حساب، هندسه ، هیأت ، اخلاق ، سیاست و تدبیر منزل را که خارج از دایره فلسفه به معنای خاص می باشند، در بر می گرفته است.

نظام فلسفه به معنای عام، به صورت نمودار ذیل، تبیین گردیده است:



فلسفه نظری در باره حقایق ، آنچه‌انکه هستند بحث می کند ؛ و فلسفه عملی پیرامون افعال انسان ، آنچه‌انکه باید باشند.

بر اساس این دامنه گسترده برای فلسفه به معنای عام، گفته اند : "فلسفه عبارت است از گردیدن انسان جهانی علمی ، مشابه جهان عینی".

هر آنکو ز دانش برد توشه ای

جهانی است بنشسته در گوشه ای

فلسفه به معنای خاص

فلسفه به معنای خاص ، عبارت است از : "علمی که در باره احوال کلی وجود بحث می کند". بنا بر این ، فلسفه ، علمی نظری است که در آن ، از احوال موجود از آن جهت که موجود است ، بحث می شود. از این معنای فلسفه ، به "حکمت الهیه" ، "علم اعلی" ، "فلسفه اولی" ، "ما بعد الطبیعه" ، "متافیزیک" ، "الهیات" و "علم کلی" نیز تعبیر می شود.

مقصود از احوال کلی وجود ، آن دسته از احکامی است که بدون اختصاص به جنبه ریاضی یا بعد طبیعی موجود، برای وجود ثابت می شوند.

بر این اساس ، علوم ریاضی و طبیعی و علوم عملی مانند اخلاق، سیاست و تدبیر منزل ، از گردونه فلسفه به معنای خاص خارج می گردند. مقصود ما از دانش

فلسفه که در این دروس ، پیرامون آن بحث خواهد شد ،
فلسفه به معنای خاص می باشد.

از سخن صدر المتألهین در تعلیقه خود بر کتاب شفاء ابن
سینا چنین استفاده می شود که در زمان ارسطو که
در قرن چهارم پیش از میلاد می زیسته است ،
فلسفه به معنای خاص ، یکی از اقسام علم نظری در
کنار "طبیعیات" ، "ریاضیات" و "الهیات به معنای خاص"
بوده است.

اما دیگر فیلسوفان ، عنوان "الهیات" را شامل "فلسفه
به معنای خاص" و "الهیات به معنای خاص" دانسته و
هر دو را در مجموعه ای واحد قرار داده اند.

صدر المتألهین شیرازی در تعلیقه خود چنین می گوید :
"اعلم أنّ أقسام الحكمة النظرية ثلاثة عند القدماء ، و
هي الطبيعي و الرياضي و الإلهي ، و أربعة عند أرسطو
و شيعته بزيادة العلم الكلّي الذي فيه تقاسيم الوجود".
یعنی : "بدان که اقسام حکمت نظری در نزد پیشینیان ،
سه چیز بوده است: طبیعیات ، ریاضیات و الهیات ، و در

نزد ارسطو و پیروانش چهار چیز بوده است با زیاد شدن علم کلی که تقسیمات وجود را در بر دارد".
بر اساس آنچه گذشت ، روشن می گردد که فلسفه به معنای خاص ، نظامی فکری است برای تبیین و تفسیر هستی و پدیده های جهان ، از طریق بحث از احوال کلی وجود.

موضوع فلسفه

موضوع فلسفه به معنای خاص ، عبارت است از :
"موجود مطلق" و به بیانی دیگر "موجود از آن جهت که موجود است".

بر همین اساس ، ابن سینا در مقاله اولی از بخش الهیات کتاب "شفا" چنین می گوید :
"إنّ موضوع هذا العلم هو الموجود بما هو موجود".

بنا بر این ، در تبیین مسائل این دانش می توانیم بگوییم: مسائل فلسفه به معنای خاص ، عبارتند از : قضایای کلی و عام که به جنبه خاصی از وجود ، اختصاص ندارند.

فایده فلسفه

نتیجه دانش فلسفه به معنای خاص ، شناخت کلی واقعیت ها و تحصیل معیار تشخیص حقائق از اوهام و اعتباریات است. در پرتو این علم شریف ، مبادی علوم دیگر شناخته می شود و موضوعات آنها به اثبات می رسد . بدین جهت ، برخی از دانشمندان این رشته ، فلسفه را "علم علم" و یا "پدر دانشها" نامیده اند. علامه طباطبایی در مقدمه کتاب "بداية الحکمة" در باره برخی از فوائد فلسفه، چنین می فرماید :

"و غایته تمییز الموجودات الحقیقیة من غیرها ، و معرفة العلل العالیة للوجود ، و بالأخصّ : العلة الأولى التي

إليها تنتهي سلسلة الموجودات و أسمائه الحسنی و صفاته العلیا و هو الله عزّ اسمه".
یعنی : "فایده حکمت الهیه ، تشخیص موجودات حقیقی از غیر آن ، و شناخت علت های عالیّه هستی، و بویژه : علّت نخستین که زنجیره موجودات به او ختم می شود ، و اسماء زیبا و صفات بلند او که خداوند است می باشد".

تاریخچه و سیر تحولات فلسفه

(قسمت اول)

از نخستین روز پیدایش بشر بر روی زمین ، عشق به دانایی و کشف حقایق امور ، در نهاد انسان ها به ودیعه گذاشته شده است. از ده ها قرن پیش ، فرزانه‌گانی از میان جوامع و تمدن‌های کهن به تدوین و تنظیم مجموعه‌های علوم پرداختند و همانگونه که در درس پیش بیان گردید ، منظومه‌ای متشکل از علوم حقیقی و عقلی ، به عنوان فلسفه نامیده شد.

فلسفه به این معنای عام ، ریشه‌هایی عمیق در تاریخ بشر دارد. در این درس می‌کوشیم بر اساس مدارک و اسناد موجود ، به سیر تحولات فلسفه در طول تاریخ پر فراز و نشیب آن ، در مهم‌ترین بسترهای تمدن جهان ، مانند هند ، چین ، یونان ، ایران باستان ، و جهان اسلام بپردازیم.

پیش از آغاز سخن پیرامون سیر تحول فلسفه، به سه نکته اشاره می‌کنیم :

نکته اول :

ریشه‌یابی اندیشه‌های بشری و بررسی پیشینه تاریخی مکاتب فلسفی مهم جهان ، نقشی مؤثر در ادراک عمیق‌تر نظام‌های فلسفی معاصر دارد. زیرا بسیاری از مکاتب‌های فلسفی متأخر ، برخاسته از نظام‌های فکری و فلسفی پیشین ، یا متأثر از آن‌ها بوده ، و یا در حکم ویرایش نوینی از نظام‌های یادشده می‌باشند.

به عنوان مثال ، نقش فلسفه‌های اشراقی و مشائی را در شکل‌گیری نظام حکمت الهیه توسط صدر المتألهین ، نمی‌توان نادیده گرفت و بدون درک صحیح این دو مکتب فلسفی، نمی‌توان به اعماق حکمت متأله پی برد.

نکته دوم :

علاوه بر مکاتب فکری گذشته ، بسیاری از حوادث تاریخی پیشین نیز ، در تکوین و ساماندهی نظام های فلسفی بعدی، تاثیر گذار بوده اند. ظهور مکتب "اگزیستانسیالیسم" پس از جنگ جهانی ، و مکتب های "فلسفه تجربی" پس از رنسانس علمی اروپا ، و مکتب "مارکسیسم" بعد از انقلاب صنعتی در جهان غرب ، یاد آور واقعیت یاد شده می باشند.

نکته سوم :

از سویی دیگر ، بسیاری از ایدئولوژی ها و مکاتب فکری در نقاط مختلف جهان نیز ، موجب بستر سازی برای رویدادهای بزرگ تاریخی بوده و زمینه را برای تحولات مهم جهانی و منطقه ای فراهم آورده اند. به عنوان نمونه، تولد ایدئولوژی های ناسیونالیسم، سوسیالیسم و لیبرالیسم از درون مکتب فکری اومانیسم ، به تعارض آنها با یکدیگر و نبرد خونین اردو

گاه های آنها در مغرب زمین منجر شد و در طی جنگ جهانی اول و دوم ، دو مکتب اخیر ، پایگاه ایدئولوژی نخست ، یعنی ناسیونالیسم را در هم کوبیدند ، و در طول جنگ سرد ، اردوگاه لیبرالیسم ، مکتب سوسیالیسم را مورد حمله قرار داد و خود یکه تاز میدان شد.

بر اساس آنچه بیان شد ، به خوبی روشن می گردد که مطالعه پیشینه تاریخی و فکری مکاتب فلسفی ، و بررسی زمینه های آنها ، نقش مهمی در فهم بهتر نظام های فلسفه جهان امروز و تاثیر گذاری آنها دارد.

نگاهی به تاریخ فلسفه در هند

شبه قاره هند ، یکی از خاستگاه های مهم مکاتب فلسفی به شمار می رود. برخی از پژوهشگران ، شکل گیری مکاتب فلسفی هند را ، بر پیدایش نظام فلسفه در یونان ، مقدم دانسته اند. به عنوان مثال : از "رادا کریشنان" در کتاب "تاریخ فلسفه شرق و غرب" نقل شده است که : "آنگاه که فلسفه یونانی ، در اواخر قرن هفتم پیش از میلاد ، دوران جنینی خود را می گذراند ، فلسفه هند ، به مرحله بلوغ خود نائل شده بود".

مکاتب فلسفی هند باستان ، به دو دسته اصلی

تقسیم می شوند :

الف - مکاتب "آستیکه".

ب - مکاتب "ناستیکه".

گرچه این مکاتب به قرن پنجم و ششم قبل از میلاد باز می گردند ، ولی ریشه های افکار و اندیشه های موجود در آن ، در اعصار بسیار گذشته ، به صورت درس، توسط اساتید پیشین آن سرزمین ارائه می شده و سپس در جزوه هایی به نام "سوتره" منتشر گردیده اند. آنگاه ، جمعی از حکماء باستانی هند، به شرح و تفسیر سوتره ها پرداخته و این مجموعه های فلسفی، زمینه را برای ظهور مکاتب مذکور ، فراهم نموده اند.

مکاتب آستیکه

نظام های فلسفی "آستیکه" یا "سنت گرا" ، مکاتبی هستند که برای کتابهای "ودا" ، جنبه تقدس آسمانی قائل هستند. واژه **ودا** که به معنای دانش یا دانش الهی است ، نام مهم ترین و قدیمی ترین کتابهای مقدس آئین هندو می باشد و کهن ترین آنها ، به قرن

چهاردهم پیش از میلاد باز می گردد. این مجموعه ،
شامل چهار کتاب اصلی به شرح زیر است :

1 - **ریگ ودا** ، شامل بیش از یکهزار سرود در ستایش
خدایان آئین هندو .

2 - **یجور ودا** ، شامل دعا ها ، بویژه اوراد مربوط به
مراسم قربانی.

3 - **ساما ودا** ، شامل آهنگ های مخصوص مراسم
مذهبی.

4 - **آتَهَرَوَه ودا** ، شامل اورادی برای چیره شدن بر
نیروهای شیطانی.

مکاتب آستیکه به شش مکتب فلسفی بدین شرح ،
تقسیم می شوند :

نیایه ، وایشیشیکه ، یوگا ، سانکهییه ، میمانسا ،
ودانته.

هر دو مکتب از این مکاتب شش گانه ، به خاطر اشتراکات فراوان با یکدیگر ، به صورت یک زوج ، در کنار هم قرار گرفته و تعریف شده اند ، گرچه از جهاتی با یکدیگر متفاوتند.

نیابه ، وایشیشیکه

این دو مکتب ، مکمل یکدیگرند. مکتب "نیابه" ، متکفل مباحث منطقی و معرفت شناسی است ، اما "وایشیشیکه" ، عهده دار مباحث متافیزیکی و مابعد الطبیعه است.

از دیدگاه این دو مکتب ، شناخت صحیح و معتبر ، عبارت است از معرفت واقعی که از طریق ادراک ، استنساخ عقلی ، مقایسه و گواهی ، حاصل می شود.

در بعد مباحث متافیزیکی ، مقوله های مورد نظر این مکتب عبارتند از : جوهر، کیفیت ، عمل ، کلیت ، جزئیّت و ملازمه.

مقوله جوهر نیز به نوبه خود ، شامل نه چیز است :

خاک ، آب ، هوا ، آتش ، اثير ، زمان ، فضا ، ذهن ، روح.
روح از دیدگاه این مکتب ، دارای کیفیت های شناخت ،
هوس ، نفرت ، اراده ، لذت ، رنج ، شایستگی و
ناشایستگی است و فردیت دارد ؛ و خداوند ، وجودی
ابدی و نامتناهی و خالق جهان می باشد.

یوگا ، سانکھیہ

گرچه مباحث هر دو مکتب بر محور مسائل ما بعد
الطبیعه می گردند ، اما مکتب یوگا ، بیشتر بر مبانی
علم النفس تکیه دارد.

مکتب "یوگا" برای رهایی انسان از رنج ، گذراندن
مراحلی را پیشنهاد می کند که مهمترین آنها عبارتند از:
کنترل نفس ، انجام فرائض ، کنترل حواس ، تمرکز فکر ،
مراقبت.

عالم هستی از دیدگاه مکتب "سانکھیہ" به دو بخش
اساسی تقسیم می شود :

1 - عالم روح که از تعداد بی شماری از ارواح تشکیل شده است. ارواح از نظر این مکتب ، عبارتند از جوهر های غیر قابل تغییر و همیشگی که شعور محض می باشند. این بخش از عالم هستی را "پروشه" می نامند.

2 - عالم ماده که متغیر است و بر اثر تغییر و تحولات آن ، مقوله های گوناگون پدید می آیند. این بخش از جهان را "پرکریتی" می نامند.

میمانسا ، ودانته

مکتب "میمانسا" به منظور تفسیر کتابهای "ودا" و تعمق در مناسک و فرائض آئین هندو ، در قرن چهارم قبل از میلاد ، تاسیس گردید. پیروان این مکتب ،

کتابهای **ودا** را به عنوان مهمترین منابع معرفت ، و حقایقی غیر قابل تشکیک می دانستند.

مکتب "ودانته" به معنای نهایت ودا ، گرایشی دیگر از مکتب "میمنسا" است و به سه مکتب فرعی ، تقسیم می گردد :

الف - مکتب وحدت وجود مطلق. مهمترین نظریه پرداز این مکتب ، شخصی به نام "شَنگَره" می باشد که معتقد به فقط یک موجود حقیقی ازلی به نام "برهمن" بود.

او موجودات دیگر را فاقد استقلال وجودی می دانست که رابطه آنها با "برهمن" ، مانند نسبت موج به دریا و یا نسبت سایه به صاحب سایه است.

وی ارواح را نیز ، نمودهایی از وجود برهمن قلمداد می کرد که با او عینیت دارند و هستی واقعی ، از آن برهمن است.

ب - مکتب وحدت وجود مشروط. مهمترین نظریه پرداز این مکتب ، "رامانوجه" است. و ی معتقد بود که علاوه بر "برهمن" ، دو عالم دیگر یعنی : عالم ارواح و عالم ماده ، وجود واقعی و خارجی دارند که از برهمن ، متمایز می باشند. رابطه "برهمن" با عالم ارواح و جهان ماده ، مانند نسبت روح به بدن است و همانگونه که عرض بدون جوهر و معلول بدون علت نمی تواند تحقق یابد ، عالم ارواح و جهان ماده هم بدون "برهمن" نمی تواند محقق گردد.

ج - مکتب کثرت وجود. نظریه پرداز معروف این مکتب ، "مدهوه" است. از دیدگاه این اندیشمند ، خدا ، جهان ارواح ، و عالم ماده ، به طور کامل از یکدیگر جدا و متمایز هستند. با این تفاوت که دو عالم مذکور ، تحت امر خداوند قرار دارند.

مکاتب ناستیکه

مکاتب "ناستیکه" یا "غیر سنت گرا" که جنبه الهی و آسمانی وداها را قبول ندارند ، شامل سه مکتب بدین ترتیب می باشند :

"مکتب چارواکه" ، "مکتب جین" و "مکتب بودا".

مکتب چارواکه

این مکتب ، کاملاً ماتریالیستی و ماده گرایانه بوده و در قرن ششم قبل از میلاد ، در بخش هایی از هند برای مدتی کوتاه رواج داشته است. پیروان این مکتب ، قانون علیت را انکار می کردند و ماده را با عناصر چهار گانه آن یعنی آب ، خاک ، هوا و آتش ، منشأ پیدایش همه ارکان جهان می دانستند و ادراک حسی را تنها راه شناخت واقعی قلمداد می نمودند. روح رانیز قبول نداشتند و به انکار وجود خدا می پرداختند. اخلاق خوب

و بد را هم اموری نسبی و تابع قوانین و مقررات
اجتماعی می دانستند.

این مکتب ، عالم مابعدالطبیعه را مردود می شمارد و
هستی را منحصر به همین جهان مادی می داند و
کمال مطلوب را خوشی و لذت و شادمانی دنیوی
قلمداد می کند.

مکتب "جین" یا "جاینی"

این مکتب ، آئینی مرتاضانه بوده و در قرن ششم قبل از
میلاد توسط شخصی به نام "مهاویره" پایه گذاری شده
و به مدت دوهزار سال دوام یافته است. پیروان این
مکتب به تناسخ و زندگی های مکرر روح در بدن های
گوناگون ، اعتقاد داشتند.

انواع معرفت از دیدگاه این مکتب، عبارتند از :

- معرفت حصولی ، از طریق حواس.
- معرفت الهی ، از طریق کتب مقدس.
- معرفت حضوری ، بدون واسطه حواس.
- معرفت فکری ، از طریق خواند ذهن دیگران.
- معرفت جامع ، از طریق تهذیب نفس و ریاضت.

بر اساس تعلیمات این مکتب ، گناه و اعمال ناروای انسان ، ماده لطیفی بنام "گرمه" که همان عمل انسان است ، ایجاد می کند و مانند پرده ای ، صفای روح انسان را از بین می برد و آن را از درک حقایق باز می دارد. نظریه پردازان این مکتب ، برای تهذیب نفس آدمی ، مراحل ذیل را ارائه می کنند :

- پرهیز از خشونت.
- پرهیز از دروغ.
- پرهیز از دزدی.

- پرهیز از لذّات جسمانی.

- پرهیز از حرص و طمع.

مکتب بودا

این مکتب ، یکی از آئین های کهن هند است که انشاء
الله در بخش بعد ، به تشریح ابعاد و بیان آموزه های آن
خواهیم پرداخت.

تاریخچه و سیر تحولات فلسفه

(قسمت دوم)

در درس قبل ، به شرح مهمترین مکاتب فلسفی در هند باستان پرداختیم . اینک یکی دیگر از مکاتب یاد شده را از نظر شما می گذرانیم :

مکتب بودا

نام بودا "سیدهارتها" (Siddhartha) و از خاندان معروف به "گوتاما" (Gautama) بوده است. لقب "بودا" یعنی : آگاه بر همه چیز.

مورخان ، وی را شخصیتی می دانند که ششصد سال قبل از میلاد زندگی می کرده و به منظور تکامل معنوی، ریاست و ثروت خود را رها نموده و گوشه انزوا اختیار کرده و به مراقبت و تأمل پرداخته است.

بودا ، قانون کلی "کَرمه" را به معنای وابسته بودن کیفیت وجودی انسان به اعمال گذشته اش قلمداد می کرد که موجب تناسخ و زایش ها و مرگ های مکرر وی می شود ، و تنها راه رهایی از آن را رسیدن به حالت "نیروانا" (Nirvana) می دانست. نیروانا در لغت به معنای خاموش شدن است و منظور از آن در اینجا ، حالت آرامش و سکون است که خالی از انانیت باشد.

بودا برای رسیدن به نیروانا ، شیوه ای از ریاضت را توصیه می کند که دارای هشت شرط به شرح ذیل است:

ایمان درست ، اراده درست ، گفتار درست ، کردار درست ، معاش درست ، کوشش درست ، اندیشه درست ، تمرکز درست.

در اینجا به خاطر رعایت اختصار ، به دو مذهب دینی و چهار مکتب فلسفی بودایی اشاره می نمایم:

علت اصلی رنج ها

از دیدگاه مکتب بودا ، علت اصلی همه مصائب و رنج های بشر ، جهالت و نادانی می باشد. زنجیره علل که به جهالت انسان نسبت به حقیقت رنج و راه درمان آن منتهی می شود ، از دیدگاه مکتب بودا بدین شرح است.

"بر نادانی ، گرمه وابسته است. بر گرمه ، آگاهی وابسته است. بر آگاهی ، نام و صورت وابسته است. بر نام و صورت ، حواس ششگانه (شامل حواس پنجگانه و هوش که حس ششم نامیده می شود) وابسته است.

بر حواس ششگانه ، تماس وابسته است. بر تماس ، احساس وابسته است. بر احساس ، تمایل وابسته است. بر تمایل ، علاقه و دلبستگی وابسته است. بر دلبستگی ، هستی وابسته است. بر هستی ، تولد وابسته است. بر تولد، پیری ، مرگ و رنج وابسته

است". (Radhakrishnan , History of Philosophy in Eastern and
(Western

مجموعه کتب باستانی این مکتب عبارت است از "تری
پیتیکا" به معنای سه سبد دانش. این مجموعه ، شامل
سه بخش به شرح ذیل می گردد:

- سوتاپیتیکا
- وینیا پیتیکا
- آبھی دھرما پیتیکا

مذاهب دینی بودایی

آئین های دینی مهم بودایی عبارتند از :

الف – مذهب سنّتی "هینایانا" (Hinayana)

مهمترین عقاید پیروان این مذهب عبارتند از :

- اعتقاد به اصل "گرمه" به عنوان قانونی غیر قابل تغییر .
- اعتقاد به عدم وجود خداوند تأثیر گذار در ساختار وجودی انسان.
- مبتنی بودن رستگاری انسان بر تلاش و کوشش وی و در راستای تعالیم بودا.
- اعتقاد به عدم وجود حقیقی اشیاء و اشخاص ، و اذعان به اصالت نمود.

ب - مذهب مترقی "مهائانا" (Mahayana)

از آنجا که اعتقادات مذهب "هینینانا" مبنی بر انکار خداوند تأثیر گذار و انکار روح ثابت ، و همچنین خود محوری روش های ارائه شده برای نجات و رهایی فرد ، با طبع و خواسته های عموم مردم و توده ها ناسازگار

بود ، مکتب "مهایانا" به وجود آمد تا نواقص مکتب سنتی مذکور را جبران کند.

بر این اساس ، آئین مهاییانا ، اصول ذیل را نیز احیا کرد:

- اعتقاد به وجود خدا.
- اعتقاد به وجود روح . از دیدگاه این مکتب ، روح فردی اشخاص ، در دایره عالم نموده‌ها قرار دارد ، و غیر از روح کل و حقیقت اعلی می باشد که (Mahatman) نامیده می شود.

مکاتب فلسفی بودایی

مکتب های معروف فلسفی بودایی عبارتند از :

- مادیامیکا (Madhyamika)
- یوگاچارا (Yogachara)
- ساوترانتیکا (Sautrantika)

- وایبهاشیکا (Vaibhashika)

مکتب مادیامیکا

از دیدگاه این مکتب ، همه چیز ، تهی از حقیقت است و همه عالم عاری از واقعیت می باشد.

پیروان این طرز فکر می گویند : علم و عالم و معلوم به یکدیگر وابسته هستند و اگر بطلان یکی از آنها ثابت گردد ، بی پایگی دو تای دیگر هم به اثبات می رسد ، و از آنجا که وجود امور مبتنی بر اوهام و خیالات ، حقیقت بودن علم را منتفی می کند ، بنا بر این ، عالم و معلوم هم به عنوان امور واقعی به اثبات نمی رسند.

این مکتب شبیه مکتب سوفسطایی های افراطی است که اثبات هیچگونه حقیقتی را نمی پذیرند و می گویند : هرچه در آفرینش هست ، جز وهم و خیال نیست. بدین جهت ، مکتب یاد شده را (Shungavana) یعنی فلسفه تهی می نامند.

مکتب یوگاچارا

از نظر پیروان این مکتب ، ذهن ، امری حقیقی است ؛ ولی عالم خارج از ذهن انسان ، عاری از حقیقت است و جز تخیل و تصویر ذهنی نیست.

بنا بر این ، جهان خارج از کارگاه ذهن ، قابل اثبات نمی باشد.

مکتب ساوترانتیکا

این مکتب ، هم واقعی بودن وجود ذهنی و هم واقعی بودن وجود خارجی را می پذیرد.

زیرا در صورت عدم واقعیت وجود خارجی ، وجود ذهنی نمی تواند حقیقت داشته باشد. تصاویر ذهن انسان ، در حقیقت نمایانگر اشیاء در خارج از ذهن بشر می باشند.

مکتب وایبهاشیکا

پیروان این مکتب نیز ، به حقیقت داشتن وجود ذهنی و وجود خارجی اذعان دارند . علاوه بر این ، حقایق و اشیاء خارج از ذهن را قابل ادراک حسی به صورت مباشر می دانند.

آنان معتقدند که تا امور خارج از ذهن انسان به ادراک حسی درک نشوند ، تصاویر ذهنی نمی توانند نمایانگر حقیقی و راستین آنها در خارج از کارگاه ذهن باشند.

ویژگی های مکاتب فلسفی هند

ویژگی های مشترک مهمترین مکاتب فلسفی هند بر اساس سخن جمعی از دانشمندان تاریخ فلسفه ، عبارتند از :

آمیختگی فلسفه و دین

با پژوهش در مکاتب فلسفی هند ، معلوم می گردد که بسیاری از مکاتب فکری مذکور ، در طول تاریخ به تدریج ، ابعاد دینی یافته اند و برخی از آنها مانند مکتب "بودا" ، به یک مذهب تبدیل شده اند.

"راداکریشنان" (Radhakrishnan) در کتاب "تاریخ فلسفه شرق و غرب" چنین می گوید :

"در یونان ، عناصر دین ، خصوصیات فلسفی یافتند . اما در هند ، فلسفه به دین مبدل شد". (History of Philosophy)
(in Eastern and Western

آمیختگی نظر با عمل

با بررسی فشرده تاریخچه فلسفه در هندوستان به خوبی روشن گردید که آموختن فلسفه از دیدگاه پیروان

مکاتب هند ، تنها جنبه نظریه پردازی برای دانستن حقایق ندارد ، بلکه به منظور عمل کردن و به کار گرفتن آن در جهت خود سازی و ارتقاء عملی نفس است.

میرچا الیاده - Mircea Eliade - مورخ ادیان، در اثر خود "Yoga" چنین می گوید:

"در مکاتب فکری هند ، حقیقت فی نفسه ، ارزشمند نیست. بلکه به دلیل نقش رهایی بخش آن ، ارزشمند می گردد".

اعتقاد به "گرمه"

ایمان به اصل "گرمه" یا "کارما" - Karma - (یعنی : عمل) ، یکی از اصول مشترک بسیاری از مکاتب فلسفی در هند است.

اعتقاد به این اصل ، بر مبنای اصل "تناسخ" در بسیاری از مکاتب فلسفی و مذاهب دینی در هندوستان پایه ریزی شده است. معنای رایج تناسخ عبارت است از زندگی مکرر روح واحد در بدن های متعدد. به این صورت که پس از مرگ یک فرد ، روح او به دنیا باز می گردد و در کالبد دیگری قرار می گیرد و این کار ممکن است به تناسب عملکرد آن روح ، بارها تکرار شود.

اعتقاد به اصل "کَرمه" به این معنا است که : اعمال خوب و بد انسان ، آثار وضعی متناسب با نوع عملکرد وی ایجاد می کند و آن آثار ، نفس انسان و آینده او را شکل می دهد و موجب زایش ها و مرگ های مکرر وی می شود ، و راه نجات از این چرخه مکرر ، رسیدن به حالت "رهایی" است که بر اساس دیدگاه های مکاتب مختلف فلسفی و دینی هند ، به حالت "نیروانا" (Nirvana) یعنی آرامش نفس که ناشی از خالی بودن از انانیت است ، یا مقام وحدت با "برهمن" که عبارت

است از حقیقت ثابت یا روح اعظم و حقیقت مطلق ، یا
وصول به عالم ملکوت ، تعبیر می شود.

تاریخچه و سیر تحولات فلسفه

(قسمت سوم)

نگاهی به تاریخ فلسفه در چین

سوابق تفکر فلسفی در چین باستان ، به بیش از دوازده قرن پیش از میلاد باز می گردد و مهمترین مکاتب آن سرزمین ، در فاصله میان قرن دوازدهم و قرن سوم قبل از میلاد شکل گرفتند که تعداد آنها به بیش از یکصد مکتب فلسفی می رسید.

بسیاری از مکاتب مذکور در طول زمان به دست فراموشی سپرده شدند و جز نامی از آنها باقی نمانده است. در این درس ، تنها به بیان مهمترین مکاتب معروف آن دوران می پردازیم :

مکاتب فلسفی چین

مهمترین مشارب فلسفی چین باستان عبارتند از :

- مکتب کنفوسیوس
- مکتب تائوئیسم
- مکتب موهیسم
- مکتب قانون گرایی
- مکتب منطقیون
- مکتب بین یانگ

مکتب کنفوسیوس

این مکتب در قرن ششم پیش از میلاد ، توسط کنفوسیوس (Confucius) ، متولد سال 551 قبل از میلاد و متوفای سال 479 قبل از میلاد ، بنیانگذاری شد. مکتب کنفوسیوس ، دارای تأثیر و نفوذ گسترده ای در چین

بوده و در شکل دادن به فرهنگ و تمدن آن سرزمین ،
نقش مهمی ایفاء کرده است.

این مشرب فکری ، بیش از آنکه به مسائل متافیزیک و
الهیات پردازد ، به طرح مباحث بنیادین در جهت
سازماندهی اجتماعی و سیاسی و تربیتی جامعه ،
اهتمام ورزیده است.

معروف ترین مفسران مکتب کنفوسیوس ، عبارتند از :

الف - منسیوس ، متولد سال 371 قبل از میلاد. وی
معتقد بود که سرشت انسان ها ، ذاتا پاک و سالم
است ، ولی در عین حال ، تعلیم و تربیت آن ها در
پرورش اخلاقیشان ، امری ضروری می باشد.

ب - هسون تزو (سیون زه) ، متولد سال 298 پیش از
میلاد. او بر این باور بود که نهاد و سرشت انسان ها ،
ذاتا ناپاک و بد است ، و اعمال شایسته بشر ، تنها
مرهون تعلیم و تربیت صحیح او می باشد.

اساسی ترین تعالیم مکتب کنفوسیوس بدین شرح
است :

الف - تصحیح برگزاری آئین ها و بهره برداری از مراسم
در جهت ارتقاء معنوی افراد و تقویت روابط اجتماعی و
اعتلای حسّ خیر خواهی.

ب - تصحیح روابط متقابل اجتماعی و خانوادگی به
شرح ذیل :

- رابطه پدر و پسر

- رابطه زن و شوهر

- رابطه برادر بزرگ و برادر کوچک

- رابطه دوستان با یکدیگر

- رابطه فرمانروا با رعیت

تصحیح این روابط باید بر مبنای مسئولیت ، شفقت ،
خیر خواهی و اصل مدارا باشد. کنفوسیوس در همین
راستا ، به اصلاح عناوین در جامعه ، اهتمام خاصی می

ورزید و خواستار تناسب میان عناوین و مسئولیت های واقعی اجتماعی بود.

ج - تبیین راه یا "دائو" . مقصود از این اصل ، ارائه روش صحیح زندگی بر مبنای فضائل اخلاقی و نظم و انسجام در امور می باشد.

د - پیروی از "آسمان". اهتمام به این اصل در مکتب مذکور نشان می دهد که کنفوسیوس ، به یک مبدأ متعالی معتقد بوده و پیروی از آن حقیقت آسمانی را ضروری می دانسته است.

مکتب تائو ئیسم

"تائو" (Tao) ، که در برخی گویش ها "دائو" نامیده شده است ، از دیدگاه صاحب نظران این مکتب ، معانی گوناگونی دارد.

"لائو زه" (لائو تسه) بنیانگذار این مکتب در حدود قرن ششم قبل از میلاد ، "تائو" را مبدأ هستی و برانگیزاننده جهان ، معرفی می کند. برخی از متفکران این مکتب ، بعداً "تائو" را به معنای راه تحول مستمر ، یا بالاترین حالت روحی و معنوی دانستند که در صورت فارغ شدن از همه حواس و ادراک ها به وجود می آید.

مکتب یادشده ، بیش از مکتب کنفوسیوس ، به طرح مسائل مابعد الطبیعه و الهیات ، اهتمام می ورزد و پیروان خود را به اطاعت و هماهنگی و متحد شدن با "تائو" دعوت می کند. روی آوردن به طبیعت و دوری از مظاهر تمدن نیز ، در این مشرب فلسفی مورد تاکید قرار گرفته است.

نکته ای که لازم است یاد آور شویم این است که مکتب "تائو ئیسم" در دو شکل فلسفی و مذهبی ظهور یافته

است و مکتب فلسفی "تائو" با مذهب "تائو" در این زمینه ، دیدگاه های متفاوتی دارند.

بر مبنای تعالیم این مکتب فلسفی ، "تائو" سرچشمه یگانه عالم است و به این خاطر ، نمی توان او را شیئی خاصی دانست و یا نامی برای او قائل شد. قوه دراکه انسان و عقل بشری نمی تواند به حقیقت او پی ببرد و تنها با مکاشفه و شهود عرفانی می توان به او رسید. اشیاء موجود در جهان نیز ، از دو بخش متضاد تشکیل شده است : یکی از آنها مثبت ، مذکر و فعال است ، و دیگری منفی ، مؤنث و منفعل. آسمان ، نور و حرارت ، مظاهر گروه اول ، و زمین ، سایه و سرما ، مظاهر دسته دوم هستند.

با توجه به آموزه های متون اصلی این مکتب مانند کتاب "تائوته کینگ" ، مکتب یادشده ، سر انجام به گونه ای

عرفان پر رمز و راز منتهی می شود. یکی از عبارات معروف سردمداران این مکتب این است که :

"آنکه می داند ، نمی گوید. و آنکه می گوید ، "تائو" را نمی شناسد".

مکتب "موهیسیم"

این مکتب که به نام مؤسس آن ، مکتب "موزه" هم نامیده می شود ، توسط "موتزو" (موزه) ، متولد سال 479 قبل از میلاد ، بنیانگذاری شد. مؤسس این مشرب فلسفی ، از طبقات محروم جامعه برخاسته و خواستار احقاق حقوق آسیب دیدگان و اقشار ضعیف جامعه بوده است.

نامبرده نسبت به مسائل متافیزیک و الهیات ، اهتمام نمی ورزید و فلسفه او ، محبت فراگیر که مبتنی بر نفع شخصی باشد را ترویج می کرد. با جنگ و خونریزی به

خاطر کشورگشایی مخالفت می کرد و دیگر دوستی را
(در صورتی که موجب نفع متقابل باشد) به پیروان خود
توصیه می نمود.

مکتب قانون گرایان

مهمترین شخصیت نظریه پرداز این مکتب "هان فی تزو"
(هان فی زه) ، متوفای سال 233 قبل از میلاد است.
پیروان این مکتب نیز ، به علم منطق و مسائل متافیزیک
و معرفت شناسی ، علاقه ای نداشتند. تمرکز آنان بر
اصول عملی فلسفه سیاسی و اجتماعی بود. آنان
معتقد بودند که برای اداره کشوری با اقتدار، باید قوانین
غیر فردی ، جایگزین اخلاق فردی شود.

بر اساس آموزه های این مکتب ، انسان ، ذاتا خود خواه
است و تنها تعلیم و تربیت نمی تواند موجب هدایت او
گردد. بنا بر این ، اعمال قدرت را برای اجبار مردم به

پیروی از راه راست و تحقق مصالح جامعه ، امری
ضروری می دانستند.

مکتب منطقیون

شخصیت های بارز این مکتب "هوئی شیا" ، متولد
سال 380 قبل از میلاد ، و "سون لونگ" ، متولد همان
سال می باشند.

این مکتب ، به مباحث مابعد الطبیعه علاقه نشان می
داد و بسیاری از استدلال های آنان مبتنی بر نوعی
پارادوکس بود. به همین دلیل ، یکی از مورخان چین
باستان به نام "سوماتان" ، فلسفه منطقیون چین را
اینگونه تشریح کرده است :

"تحلیل دقیق نکات بی اهمیت با بیانی بغرنج و پیچیده ،
تا کسی نتواند نظرات آنان را ابطال کند". (Fung Ya Lang,

Chinese Philosophy, P. 81)

"هوپی شیا" معتقد بود که همه اشیاء عینی ، همیشه در حال تغییر هستند و هر لحظه دگرگون می شوند. "سون لونگ" معتقد بود که کلیات (که به نامهای اشیاء تعبیر شده است) ، اموری مطلق و غیر قابل تغییر می باشند.

مکتب بین یانگ

نظریه پرداز معروف این مکتب ، "تسوین" ، متولد سال 305 قبل از میلاد می باشد. مکتب یادشده ، بر مبنای اصل دوگانگی استوار می باشد.

پیروان این آئین به وجود دو اصل مؤنث و مذکر در جهان معتقد بودند که "بین" و "یانگ" نامیده می شوند. این مکتب نیز به مباحث مابعد الطبیعه تا حدودی اهمیت می دهد.

مکاتب تلغیقی

همانگونه که ملاحظه فرمودید ، اکثر مکاتب فلسفی چین باستان ، از بخشهای مهمی از فلسفه مانند مباحث الهیات و معرفت شناسی ، بهره چندانی نداشتند. عمده آنها بر بحث تطبیق انسان با طبیعت ، یا فرد با جامعه تمرکز داشتند و به مسائل بنیادین مربوط به تفکر سیاسی و اجتماعی بسنده می کردند. به عبارت دیگر ، فیلسوفان چینی نوعاً به عقل عملی گرایش داشتند و از عقل نظری ، غفلت می ورزیدند.

از میان مکاتب فلسفی چین ، دو مکتب کنفوسیوس و تائوئیسم ، باقی ماندند و دیگر مکاتب ، به تدریج به دست فراموشی سپرده شدند.

پس از ورود مکتب بودا به چین ، مسائل اصلی فلسفه ، مانند بحث خدا ، زمان ، مکان ، روح مجرد و امثال آن به صورت جدی تر مورد عنایت قرار گرفت.

از زمان یک قرن قبل از میلاد تا قرن سوم میلادی ، مکتب بودا توانست تاثیر شگرفی بر مردم چین بگذارد. به همین سبب ، برخی از متفکران چین در صد بر آمدند تا با تلفیق مکتب بودا با مکاتب چینی ، مشارب فلسفی جدیدی را عرضه کنند.

بر این اساس ، مکتب "چان" که تلفیقی است از مکتب بودا و تائوئیسم ، و همچنین مکتب "نوکنفوسیوسی" که ترکیبی از مکتب بودا و کنفوسیوس است ، به وجود آمدند.

تاریخچه و سیر تحولات فلسفه

(قسمت چهارم)

نگاهی به تاریخ فلسفه در یونان

سیر تفکرات نظری در یونان را می توان به چند دوره جدا گانه تقسیم کرد. در فاصله میان قرن دوازدهم تا قرن هفتم پیش از میلاد ، اندیشه های فلسفی آن سرزمین، آمیخته با تخیلات اسطوره ای و در قالب سروده های ادبی ارائه می گردید ؛ مانند این عبارت که:

"در آغاز ، فضای بدون شکل و غیر متعین وجود داشت ، و تاریکی زیر زمین و شب که مادر خواب است ، از آن به وجود آمدند. سپس آندو ، روز و اثیر را به وجود آوردند. آنگاه ، مادر زمین (گیا) و عشق (أرس) به وجود آمدند.

مادر زمین نیز ، آسمان (اورانوس) را زایید و از آمیزش آنان ، آب (اُکیانوس) به وجود آمد".

حوزه فلسفی "ایونیا"

از قرن هفتم پیش از میلاد ، حکیمان شهر ملطیه (میلتوس Miletus) در منطقه "ایونیا" که از مستعمرات یونان در آسیای صغیر بوده است ، افکار فلسفی یونانی را از اسطوره های تخیلی زدودند و بر روی مسائلی چون پدیده های طبیعی و منشأ پیدایش آنها به منظور کشف مبدأ به وجود آمدن همه اشیاء در جهان ، متمرکز شدند.

یکی از این فلاسفه ، "طالس" (Thales) است که از اهالی شهر "میلتوس" بود و اندیشه های او در حدود سال 640 قبل از میلاد ، رواج یافت. وی معتقد بود که

زمین بر روی آب قرار دارد و آب ، سرچشمه وجود اشیاء است.

شخصیت دیگر فلسفی این دوران ، "اناکسیمندر" (Anaximander) است. وی از شاگردان "تالس" بود و بر این باور بود که ماده ای ازلی و نامتناهی و نامتعیّن، نخستین اصل و منشأ پیدایش جهان است و همه امور سرد و گرم و خشک و تر ، از آن ماده اصلی نشأت می گیرند و این عناصر چهارگانه (آب ، خاک ، آتش و هوا) ، طبیعت را به وجود می آورند و توازن آن را حفظ می نمایند.

فیلسوف دیگر این برهه ، "هراکلیتس" (Heraclitus) می باشد که در حدود 500 سال قبل از میلاد می زیسته است. وی ، معرفت بشری را امری نسبی می دانست و معتقد بود که همه اشیاء در حال تغییر هستند و ما هرگز یک جوهر مادی را دو بار

لمس نمی کنیم ، زیرا بار دوم که آن را لمس می کنیم، آن شیء غیر از آن است که در مرتبه اول ، آن را لمس نموده ایم. او جوهر اساسی جهان را آتش می دانست که همه تغییرات را اداره می کند.

حوزه فلسفی "النا"

حوزه دیگر فلسفه یونانی که در قرن ششم قبل از میلاد به وجود آمد ، حوزه "النا" (Alea) نامیده می شود که در منطقه ایتالیای جنوبی قرار داشته و در آن زمان ، مستعمره یونان بوده است. حکمای معروف این حوزه عبارتند از "گزوفانس" (Xenophanes) ، "پارمنیدس" (Parmenides) و "زنون" (Zeno). "فیثاغورث" (Pythagoras) نیز که اصالتا از اهالی "ساموس" (Samos) بود ، در حوالی سال 530 قبل از میلاد ، به آن منطقه مهاجرت کرد و انجمن علمی و فلسفی خود را بنیان نهاد.

"گزنوفانس" بنیانگذار مکتب "النا" معتقد بود که : غیر از الهه های دیگر ، یک خداوند بزرگ وجود دارد که هرگز فانی نمی شود و تغییر نمی پذیرد و محرک همه عالم است.

"پارمنیدس" نیز ، به قوانینی کلی بدین شرح اعتقاد داشت:

- وجود ، امری اصیل است و از عدم برنخاسته است.
- خلأ به معنای "لاموجود" ، نمی تواند باشد.
- کثرت ، نمی تواند از وحدت اولیه نشأت گرفته باشد.

مکاتب فلسفی آتن

در شهر آتن ، تا اواخر قرن پنجم قبل از میلاد ، دو شخصیت مهم فلسفی ظهور کردند. یکی از آنها "سقراط" بود و دیگری "آناکساگوراس" که از مستعمرات

یونان در آسیای صغیر به آن شهر آمده بود. اما پس از مدّتی ، اولی به مرگ محکوم شد و دومی به تبعید. و بدین طریق ، زمینه برای گسترش حرکت شکاکان و سوفسطائیان در آن سرزمین ، فراهم گشت.

حرکت سوفسطائیان

در اواسط قرن پنجم قبل از میلاد ، برخی از پژوهشگران یونانی در مقابل نظامهای فلسفی که در حوزه های یادشده ارائه گردیده بود ، به صف آراییی پرداختند و به فلسفه به عنوان وسیله ای برای وصول به حقیقت ، به دیده شک و تردید نگریستند و به "سوفسطائیان" (سوفیست ها) یعنی آموختگان ، شهرت یافتند.

سردمدار این گروه معترضان ، "پروتاگوراس" از اهالی منطقه "تراس" (Thrace) بوده و در نیمه دوم قرن پنجم قبل از میلاد می زیسته است. نامبرده معتقد بود که

معارف عقلی ، مبتنی بر تجربه حسی است و تجربه حسی به خاطر خطا پذیر بودن حسّ ، فریبنده است و اعتبار لازم را برای شناخت یقینی ندارد. بنا بر این، امکان شناسایی یقینی حقایق ، مورد شک و تردید می باشد.

یکی از معاصران وی ، "گرگیاس" بود که از این محدوده نیز فراتر رفت و بر این باور بود که هیچ حقیقتی وجود ندارد ، و اگر وجود داشته باشد ، قابل شناختن نیست ، و اگر قابل شناختن باشد ، قابل بیان و انتقال به دیگران نخواهد بود.

پیروان این رهبران ، با تردید در مبانی فلسفه ، از مکاتب موجود فلسفی روی گردان شدند و به آموزش خطابه و سخنوری و دستور زبان پرداختند و بسیاری از آنها برای دفاع از متهمان در دادگاه ها ، از آنها وجهی دریافت نموده و از این طریق ، به امرار معاش می پرداختند.

آنجا که این گروه ، به خاطر یافتن حقیقت به بحث نمی پرداختند و تنها برای پیروزی بر حریف خود ، به مباحثات و مناظرات و دفاعیه ها وارد می گردیدند و به خاطر مزدی که دریافت می داشتند ، حق را به عنوان باطل و باطل را به عنوان حق جلوه می دادند ، به زودی مورد نفرت عموم مردم قرار گرفتند.

شخصیت های فلسفی آتن

در برابر سوفسطائیان ، جمعی از متفکران آن دیار به تأسیس مکاتب فلسفی عمیق و گسترش انواع علوم عقلی ، همت گماشتند. معروف ترین فیلسوفانی که در این برهه از زمان در شهر آتن زندگی کرده و مکاتب فلسفی مهمی را عرضه داشته اند عبارتند از : سقراط، افلاطون و ارسطو.

سقراط

سقراط در سال 469 یا 470 قبل از میلاد در شهر آتن به دنیا آمد و در سال 399 قبل از میلاد ، به مرگ محکوم شد و با نوشیدن زهر شوکران ، از دنیا رفت. وی به وجود خدا و جاودانگی نفس انسان اعتقاد داشت. روش استدلالی سقراط ، مبتنی بر جستجوی حقیقت و اثبات آن از طریق پرسش و پاسخ بود. وی معتقد بود که معرفت ، بالاترین خیر و سرچشمه فضائل است. او می گفت : منشأ رفتارهای ناروا ، جهالت می باشد و اگر مردم ، حق را بشناسند ، به سراغ باطل و خطا نمی روند.

پس از سقراط ، شخصیت هایی چون اقلیدس (Euclides) ، آریستیپوس (Aristippus) و افلاطون ، به تحلیل و تبیین دیدگاه های وی همت گماشتند.

افلاطون

افلاطون در سال 427 قبل از میلادی دیده به جهان گشود و در سال 347 قبل از میلاد ، از دنیا رفت. وی از شاگردان سقراط بود و در سنّ حدوداً چهل سالگی، مؤسسه ای آموزشی و تربیتی به نام "آکادمی" تأسیس کرد و تا آخر عمر خود به تدریس علوم در آن پرداخت. این دانشسرای معروف پس از مرگ افلاطون نیز ، تا سال 529 میلادی ، یعنی به مدت بیش از نهمصد سال ، به فعالیت آموزشی خود ادامه داد ، تا اینکه امپراتور روم شرقی در آن سال ، به خاطر تعصبات دینی مسیحیت ، آن را تعطیل کرد.

افلاطون به عالمی عقلانی به نام عالم مُثُل معتقد بود که مثال های همه اشیاء و فضائل و ارزشها در آنجا قرار دارند. وی عالیترین مثال را مثال خیر که با مثال زیبایی

یکی است ، می دانست ، و بالاترین شناخت را شناخت آن مثال قلمداد می کرد.

ارسطو

ارسطو در سال 384 قبل از میلاد در مقدونیه به دنیا آمد و در سنین نوجوانی به آتن مهاجرت کرد و از هیفده سالگی ، در محضر درس افلاطون به آموزش علوم پرداخت. وی تا بیست سال پس از درگذشت افلاطون در آن شهر به تعلیم دانش های گوناگون اشتغال داشت و پس از آن توسط پادشاه مقدونیه برای تعلیم و تربیت فرزندش اسکندر مقدونی ، به آن سامان دعوت شد و از آتن مهاجرت نمود ؛ اما پس از هفت سال ، مجدداً به آتن بازگشت و نهادی علمی را تاسیس کرد و در آنجا به تربیت شاگردان خود پرداخت. وی در اواخر عمرش توسط سردمداران وقت ، به مخالفت با معتقدات رایج آن

سرزمین متهم شد و به جزیره "اوبویا" (Euboea) فرار کرد
و در سال 322 قبل از میلاد ، از دنیا رفت.

از آنجا که وی در هنگام تعلیم و تدریس خود ، به قدم
زدن مبادرت می ورزید ، مکتب فلسفی او به نام مکتب
"مشائی" معروف گشت. آثار علمی ارسطو در زمینه
فلسفه به معنای خاص که اصول و مبادی اولیه نامیده
شده ، پس از نوشته های او در زمینه علوم طبیعیات
تدوین و توسط شاگردانش منتشر شد و از اینرو ، به
"ما بعد الطبیعه" یا "متافیزیک" معروف گردید.

دیگر مکاتب فکری در یونان

همزمان با شکوفایی دانش فلسفه توسط سه حکیم
بزرگ یونان (سقراط ، افلاطون و ارسطو) ، مکاتب
گوناگون فکری دیگری نیز به وجود آمدند که برخی از آنها
را به صورت فشرده از نظر شما می گذرانیم.

مکتب رواقیان

این مکتب توسط "زنون سیتیومی" که از اهالی (Citium) در قبرس بود ، پس از گذشت دو دهه از درگذشت ارسطو ، در شهر آتن بنیانگذاری شد. از آنجا که پیروان این مکتب در آن زمان ، برای بحث و گفتگو ، در رواق و ایوان سرپوشیده (Stoa Poikile) گرد هم می آمدند ، به "رواقیان" شهرت یافتند.

زنون بر این باور بود که جهان ، در پرتو نفس خود یا عقل جهانی که "لوگوس" نامیده می شود ، موجودی زنده است. او ، صورت را به عنوان نیروی محرک و ماده را به عنوان موجود متحرک معرفی می کرد و هردو را امری جسمانی قلمداد می نمود که در یک فرد ، ترکیب یافته اند.

مهمترین نظریه پردازان این مکتب عبارتند از : "کلئانتس"
(Cleanthes) و "خروسیپیوس" (Chrysippus) که در قرن
سوم پیش از میلاد می زیستند.

مکتب اپیکوریان

این مکتب نیز در همان عصر ، توسط "اپیکورس"
(Epicurus) در یونان تاسیس گردید. وی که او را "اپیکور"
نیز می نامند ، در سال 341 قبل از میلاد به دنیا آمد و
در 19 سالگی به آتن مهاجرت کرد. وی ، هدف فلسفه
را آشنا کردن انسان ها نسبت به زندگی سعادت‌مندانه
می دانست و از اینرو ، فلسفه را تابع علم اخلاق
قلمداد می کرد و پیروان خود را به توجه به زیبایی
طبیعت و لذت های معنوی دعوت می نمود.

بارز ترین نظریه پردازان این مکتب عبارتند از :
"آپولودروس" (Appolodorus) ، "زنون سیدنی" (Zeno of Sidon) و "مترودروس" (Metrodorus) .

مکتب کلیبان

بنیانگذار این مکتب ، "آنتیس تنس" بود که مدتی در محضر سقراط به تحصیل فلسفه اشتغال داشته و سپس مکتب نظری دیگری بنیان نهاده است. وی ، لذت های جسمانی را تحقیر می کرد و از مظاهر اشرافی گری پرهیز می نمود. لباس های کارگری می پوشید و با طبقه محرومین جامعه محشور بود. وی منکر دولت ، مالکیت خصوصی ، دین و ازدواج ، و خواستار بازگشت به طبیعت بود و مکاتب فلسفی عمیق دیگر را ناچیز می شمرد.

پس از وی ، شاگردش "دیوگنس سینوپی" که "دیوژن" و "دیوجانس" هم نامیده می شود ، بیش از او در این امور افراط کرد و پیروان خود را به فرار از دستاوردهای تمدن فراخواند و اتخاذ شیوه زندگانی حیوانات مانند سگ را ترویج می نمود و به همین مناسبت ، پیروان این مکتب "کلبیان" نامیده شدند. آنان ، مردم را به غنای نفس به معنای رها ساختن جهان و مظاهر تمدن آن فرا می خواندند.

مکتب شکاکان

بنیانگذار این مکتب "پیرون" بود که "پیرهون" نیز خوانده می شود و در عصر ارسطو می زیسته است. شاگرد او "تیمون" پس از وی ، مکتب شک را که از استاد خویش فراگرفته بود تبیین کرد. از دیدگاه سردمداران این مکتب، هیچ حقیقتی از طریق حس و فلسفه قابل اثبات نیست. زیرا حس انسان تنها ظاهر اشیاء را درک می کند ، نه حقیقت آنها را. فلسفه نیز به خاطر تعارض ها و

تناقض های مکاتب مختلف فلسفی ، قابل اعتماد نمی باشد.

پیروان این مکتب ، علاوه بر تردید در مبانی نظری ، مبانی عملی مانند اصول اخلاقی را نیز مورد شک قرار داده و معتقد بودند که هیچ مبنای عقلی برای ترجیح یک عمل بر رفتار دیگری وجود ندارد. بر اساس این اصل، آنان هرگونه فضیلت اخلاقی ثابت را انکار می کردند و معتقد بودند که اگر فردی قوی در موقعیتی خطرناک ، خود را از طریق قربانی کردن شخصی ضعیف نجات ندهد ، کاری احمقانه کرده است.

انحطاط فلسفه در یونان

بروز جنگ های طولانی و طاقت فرسا ، موجب فروپاشی نظام آتن در سال 327 قبل از میلاد و انضمام یونان به امپراطوری روم در سال 146 قبل از میلاد گردید. سقوط وحشتناک آن سامان و ظهور و رواج مکاتب

مخالف فلسفه و فشارهای سیاسی و مذهبی مخالفان، عرصه را بر فیلسوفان آن دیار تنگ کرد. دانشمندان این رشته به تدریج بار سفر بستند و گروهی به "رم" در ایتالیا مهاجرت کردند و گروهی دیگر عازم "اسکندریه" در مصر شدند.

این دانشمندان مهاجر با آموزش فلسفه و تربیت نسل جدیدی از فیلسوفان در آن دیار، زمینه را برای ظهور مکاتب فلسفی دیگری را مانند مکتب "نوفیثاغوری" و مکتب "نوافلاطونی" فراهم ساختند. پیروان این مکاتب معتقد بودند که شناخت ذات خداوند ناممکن است، و نفس انسان از عالم علوی به این جهان دنیوی آمده است.

نظریه پردازان بارز مکتب "نوفیثاغوری" عبارتند از :
"نیگیدیوس فیگولوس"، "سوتیون"، "آپولونیوس
تیانایی" و "نیکوماخوس گراسایی".

بنیانگذار مکتب "نو افلاطونی" هم شخصی به نام "آمونئوس ساکاس" بوده که سمت استادی "افلوپین" (متوفای سال 270 میلادی) را بر عهده داشته است.

پس از ظهور اسلام ، فلسفه یونانی از طریق مصر ، به حوزه های علمیه اسلامی وارد گردید و تدریس مکاتب فلسفی افلاطون و ارسطو در حوزه درس امام محمد باقر (ع) و امام جعفر صادق (ع) در شهر مدینه ، توسط آن دو پیشوای بزرگ ، مورد تشویق قرار گرفت.

در دوران شکوفایی علمی جهان اسلام ، این مکاتب فلسفی توسط دانشمندان بزرگی چون ابن سینا ، فارابی و خواجه نصیر الدین طوسی ، در مراکز علمی و آموزشی ایران به اوج شهرت خود رسید و در پرتو پژوهش های محققان بزرگ مسلمان ، بر غنای آن

افزوده شد. انشاء الله در فصل های دیگر، به شرح ابعاد
این تحول تاریخی در دانش فلسفه خواهیم پرداخت.

تاریخچه و سیر تحولات فلسفه

(قسمت پنجم)

نگاهی به تاریخ فلسفه در اسلام

ورود فلسفه به جهان اسلام

همانگونه که در گفتار پیشین بیان گردید ، فلسفه یونان از آن به مصر و شام منتقل شد ، و در قرن اول هجری به همت امام محمد باقر (ع) متولد سال 57 هجری ، و امام جعفر صادق (ع) ، متولد سال 83 هجری ، به حوزه علمیه شهر مدینه منوره راه یافت. امام صادق (ع) ، فردی را که از میان شاگردانشان دارای تفکری عمیق و عقلی سرشار بود ، "ارسطوی امت اسلامی" می نامیدند.

این حرکت دو پیشوای بزرگ اسلامی ، جنبش علمی عظیمی را در جهان اسلام به وجود آورد و تحولات گسترده ای را در شکل دهی مکاتب فکری آن دوران ، رقم زد. پدیده مذکور ، بر علم کلام امامیه نیز در آن دوران ، تاثیر بسزایی داشت.

در قرن دوم هجری ، برخی از مکاتب عقلی کلامی دیگر، مانند مکتب "معتزله" پدید آمدند. مکتب معتزله ، توسط "واصل ابن عطا" ، متوفای سال 131 هجری بنیانگذاری شد. او با حسن بصری معاصر بود و در مجالس درس او شرکت می نمود ، ولی از شیوه فکری وی کناره گیری کرد و حوزه کلامی دیگری را تاسیس نمود و بدین جهت ، مکتب او "معتزله" نامیده شد؛ در حالی که پیروان این نحله ، خود را "اهل التوحید و العدل" می نامیدند.

انتشار اندیشه های فلسفی در جهان اسلام ، موجب ظهور فیلسوفانی مانند "یعقوب الکندی" معروف به فیلسوف عرب ، متولد سال 185 هجری و متوفای سال 260 هجری گردید. الکندی ، به زبان های یونانی و سریانی آشنایی داشت و برخی از کتب فلسفی یونان را به عربی ترجمه کرد. وی مبانی فلسفی خویش را در رساله ای به نام "الفلسفة الاولى" تبیین نمود و دانش مذکور را به عنوان "شناخت حقیقت اشیاء در حد توانایی انسان" معرفی کرد.

تدوین مکاتب جامع فلسفی

در قرن سوم هجری ، شخصیت هایی فلسفی مانند ابو نصر فارابی ، متولد حدود سال 258 و متوفای سال 339 هجری ؛ و محمد ابن زکریا رازی ، متولد سال 251 هجری ظهور کردند. فارابی ، در تبیین دیدگاه های فلسفی و منطقی فلاسفه یونان مانند افلاطون و

ارسطو کوشید و نخستین شخصیتی بود که توانست در این دوران ، نظام فلسفی منظم و جامعی تدوین نماید. علّت اولی در رأس نظام فلسفی او قرار دارد و عقول دهگانه از آن واحد ، نشأت می گیرند و از آنها ، دو عالم "ارض" و "سماء" صادر شده اند. عقول مدبّر ، افلاک را به حرکت در می آورند و طبیعت با لوازمش ، تابع عقول یادشده می باشد.

در این دوران ، مکاتب فکری و کلامی دیگری نیز ، مانند مکتب "طحاویة" توسط "احمد ابن محمد ابن سلامة الطحاوي" ، متولد سال 229 هجری در مصر ، و مکتب "اشعرية" توسط "ابو الحسن علیّ ابن اسماعیل اشعری" ، متولد سال 260 یا 270 هجری در منطقه بین النهرین ، و مکتب "ماتریدیة" توسط "ابومنصور ماتریدی" ، متوفای سال 333 هجری در سمرقند بوجود آمدند.

در قرن چهارم هجری ، فیلسوفانی مانند "ابن مسکویه" ، متولد سال 320 یا 330 هجری و "ابن سینا" ،

متولد سال 370 هجری ، به گسترش دانش فلسفه پرداختند. بیشترین تلاش "ابن مسکویه" در فلسفه ، به بررسی اصول و مبانی علم اخلاق اختصاص دارد. آثار معروف او در این زمینه عبارتند از کتابهای "ترتیب السعادة" ، "جاویدان خرد" و "تهذیب الاخلاق".

ابن سینا با نوشتن کتابهای ارزشمندی در فلسفه مانند کتاب بزرگ "الشفا" و "الإشارات و التنبیها" ، به تبیین فلسفه مشائی همت گماشت و یک نظام فلسفی مدون را به جهان علم و حکمت ارائه داد.

گروه "اخوان الصفا" نیز در قرن چهارم هجری ظاهر گردید. این گروه از فرهیختگان آن دوران ، کار تشکیلاتی و پژوهش های علمی خود را مخفیانه در شهر بصره در عراق برای ایجاد تحولاتی اجتماعی در جوامع اسلامی آغاز کردند و در سال 373 هجری ، مکتب خویش را علنی ساختند. یکی از نویسندگان آن دوران به نام "ابوحیان التوحیدی" ، متوفا پس از سال 400 هجری که با اعضاء گروه مذکور در ارتباط بوده ، نقش مهمی در

تبيين آموزه ها و اندیشه های اخوان الصفا داشته است. تعريف فلسفه به شرح ذيل به گروه اخوان الصفا نسبت داده شده است :

"الفلسفة أولها محبة العلوم و أوسطها معرفة حقائق الموجودات بحسب الطاقة الإنسانية و آخرها القول و العمل بما يوافق العلم".

يعنى "فلسفه ، آغاز آن دوست داشتن علوم است ، و ميانه آن شناخت حقيقت هستى ها بر حسب توانايى بشرى است ، و نهايت آن گفتار و رفتار بر اساس هماهنگى با علم است".

همچنين برخى از دانشمندان ديگر در رشته هاى علمى گوناگون ، از جمله دانش فلسفه، مانند "ابو ريحان بيرونى" ، متولد سال 362 هجرى ؛ و "محمد ابن يوسف خوارزمى" ، متوفى سال 387 هجرى نيز ، در اين دوران زندگى مى کردند. ابو ريحان بيرونى مکاتباتى علمى با فيلسوف ديگر معاصرش يعنى "ابن سينا" داشته است و در سفر سلطان محمود غزنوى

برای فتح هندوستان ، همراه او بوده و نتیجه مشاهدات خود را در آن سرزمین در نوشتارهای خویش مانند کتاب "تحقیق ما للهند" به رشته تحریر در آورده است. وی در این نوشتار ، به بیان مذاهب و مکاتب فلسفی هندوستان پرداخته و مشترکات فلسفه یونان و حکمت هند و برخی از مفاهیم تصوف در اسلام را تبیین کرده است.

خوارزمی نیز در دانشنامه بزرگ خود به نام "مفاتیح العلوم" ، دانشها را به دو بخش بدین شرح تقسیم کرده است: بخش نخست ، شامل علم فقه ، علم حدیث ، ادبیات ، علم عروض و کتابت می باشد. اما بخش دوم ، دانشهای منطق ، فلسفه ، ریاضیات ، هیأت ، طب و طبیعیات را در بر می گیرد.

در قرن پنجم هجری ، به شخصیت "ابن باجه" برخورد می کنیم که متولد اواخر این قرن است. ابوحامد محمد غزالی ، متولد سال 450 هجری که از منتقدان

سرسخت مکاتب فلسفی است نیز ، در این سده می زیسته است. وی کتاب "مقاصد الفلاسفه" را که تلخیصی از فلسفه یونان است به رشته تحریر درآورده و کتاب "تهافت الفلاسفه" را در ردّ مکاتب فلسفی رائج آن دوران نوشته است.

اوج گیری فلسفه

در قرن ششم هجری ، فیلسوفانی نامدار ، مانند "ابن رشد" ، متولد سال 520 هجری ، "ابن طفیل" ، متولد اوائل قرن ششم ، "سهروردی" ، متولد سال 549 هجری که بنیانگذار مکتب "حکمت اشراق" است ، و عارفانی آشنا به فلسفه مانند "ابن عربی" متولد سال 560 هجری ظهور کردند.

ابن رشد ، با نوشتن کتاب "تهافت التهافت" که در ردّ کتاب "تهافت الفلاسفه" غزالی نگاشته است ، به تقویت ارکان فلسفه همت گماشت.

ابن طفیل هم ، از پیشگامان فلسفه در اندلس (اسپانیا) بوده و در علوم گوناگون دیگر مانند طب و ریاضیات و ادبیات ، تبحر داشته است.

ابن عربی نیز با نوشتن کتاب "فصوص الحکم" ، خدمت بزرگی به عرفان نظری کرد و مبانی فکری عرفانی و فلسفه خویش را در کتاب بزرگ "فتوحات مکیّة" بیان نمود.

فخر الدین رازی ، متولد سال 543 هجری که او نیز از منتقدان جدی فلسفه می باشد و بدین جهت او را "امام المشکّکین" خوانده اند ، به این دوران تعلق دارد.

در قرن هفتم هجری ، به فیلسوفی دیگر ، یعنی "خواجه نصیر الدین طوسی" متولد سال 597 و متوفای سال 672 هجری برخورد می کنیم که در رشته های گوناگون علوم مانند فلسفه ، ریاضیات ، نجوم ، علم کلام ، علم اخلاق و غیر آن ، سر آمد روزگار خویش بوده است. وی با شرح متقنی که بر کتاب "الإشارات و

التنبیهات" ابن سینا نوشت ، بر رصانت مکتب فلسفی او صحه گذاشت و بر علیه تشکیک های فخر الدین رازی ، به مقابله برخاست. دانشمند بزرگ جهان اسلام "علامه حلی" که در علوم معقول و منقول به درجات رفیعی نائل آمد ، از شاگردان آن فیلسوف بزرگ می باشد.

دوران وقفه علمی و فلسفی

حمله وحشیانه مغولان به ایران و عراق و شام در قرن هفتم هجری، موجب فروپاشی مظاهر تمدن های اسلامی ، کشته شدن بسیاری از دانشمندان و به آتش کشیدن مدارس و کتابخانه های گرانبهایی در کشورهای مذکور شد و وقفه ای را در تکاپوی علمی فرهیختگان به وجود آورد. اما در عین حال ، حرکت فکری اندیشمندان باقی مانده از آن هجوم هولناک ، به طور کامل نابود نگردید.

دانشمندانی در عرفان و تصوف مانند "جلال الدین مولوی" ، متولد سال 604 هجری و "محمود شبستری" ، متولد اواسط قرن هفتم هجری و سراینده کتاب "گلشن راز" ، در این سده می زیستند.

مولوی به همراه پدرش بهاء الدین ، پیش از هجوم مغول ها ، از بلخ به نیشابور مهاجرت کرد ، و از آنجا عازم بغداد شد. پس از مدتی اقامت در بغداد ، به همراه پدر به سوی منطقه آناتولی که در آن زمان ، به عنوان بخشی از بلاد روم محسوب می شد حرکت کردند و در ولایت "قونیه" که امروزه در کشور ترکیه قرار دارد رحل اقامت افکندند. مولوی در سن 25 سالگی به شهرهای حلب و دمشق سفر کرد. وی در مراکز علمی متعددی که در آنها حضور یافت، علوم عقلی و نقلی را از اساتید بزرگ آن دوران آموخت و سر انجام ، در جریان آشنایی با چهره ای عرفانی به نام "شمس تبریزی" ، به سوی عرفان سوق داده شد.

مولوی با تالیف کتاب گرانسنگ "مثنوی" و همچنین کتاب "دیوان شمس"، خدمت بزرگی به عرفان استدلالی کرده است.

در قرن هشتم هجری نیز ، به شخصیت های علمی و فلسفی معروفی مانند "عبد الرحمن ابن خلدون" ، متولد حدود سال 724 هجری (1332 میلادی) برخورد می کنیم که دانش های عقلی و نقلی زمان خود را فرا گرفت و از پیشتازان فلسفه تاریخ اجتماعی در اسلام محسوب می گردد. شهرت او ، بیشتر به خاطر مقدمه علمی و استدلالی مفصلی است که بر کتاب تاریخ خود به نام "العِبَر" نگاشته است و به "مقدمه ابن خلدون" معروف است. وی علوم عقلی را در مقدمه خود به چهار بخش بدین شرح تقسیم می کند : منطق ، ریاضیات ، طبیعیات و مابعدالطبیعه. آنگاه به شرح رابطه میان گسترش این دانشها و عمران و آبادانی بلاد می پردازد.

در قرن نهم هجری ، با فیلسوف دیگری یعنی "جلال الدین دوانی" ، متولد سال 830 هجری مواجه هستیم که با شرح آثار شهاب الدین سهروردی مانند "هیاکل النور" ، به دفاع از مکتب حکمت اشراق پرداخته است. وی دارای تالیفات دیگری نیز مانند "رسالة في الحكمة"، "رسالة في تحقيق نفس الأمر" و "انموذج العلوم" و غیره می باشد.

اندیشمندان مذکور ، همراه با جمع دیگری از متفکران در رشته های فلسفه و عرفان در این دوره های پرآشوب، مانند قطب الدین رازی در قرن هشتم هجری، ابن ترکه اصفهانی و میر سید شریف جرجانی در قرن نهم هجری، زمینه را برای جهش دیگری در عرصه حکمت و فلسفه در سرزمین ایران فراهم ساختند.

خیزش مجدد مکاتب فلسفی

به قدرت رسیدن دولت "صفویه" در ایران و یکپارچه شدن این کشور در قرن دهم هجری ، موجب رونق روز افزون در زمینه های عمرانی و علمی در آن سرزمین گردید. نخستین پادشاه سلسله مذکور "شاه اسماعیل صفوی" ، در سال 905 هجری در شهر تبریز بر تخت سلطنت تکیه زد. صفویان که دودمان آنها به "شیخ صفیّ الدین اردبیلی" می رسد ، به مدت دو قرن بر ایران حکومت کردند و در این دوران ، مذهب تشیّع به عنوان مذهب رسمی در ایران معرفی گردید و زمینه برای بالندگی مجدد مکاتب فلسفی توسط دانشمندان شیعه فراهم شد.

عناصری چون تعالیم عمیق قرآن ، آموزه های حکمت آمیز نهج البلاغه و سخنان پیشوایان معصوم ، مشارب فلسفی یونان ، دستاوردهای حکمت اشراق و سخنان

عارفان نامدار مانند "ابن عربی"، الهام بخش نسل جدیدی از فیلسوفان این دوره به شمار می روند.

معروف ترین شخصیت های علمی و فکری این برهه از زمان عبارتند از :

شیخ بهاء الدین عاملی ، معروف به شیخ بهائی ، متوفای سال 1030 هجری. وی به همراه پدر خود حسین ابن عبد الصمد ، از لبنان به ایران مهاجرت کرده بود. شیخ بهائی ، یکی از بزرگترین دانشمندان عصر خود در رشته های علوم معقول و منقول به شمار می رفت و در زمینه ریاضیات ، علم کلام ، علم هیأت ، ادبیات ، عرفان و تفسیر قرآن ، سرآمد زمان خود بود.

محمد باقر میر داماد ، متوفای سال 1041 هجری. این دانشمند بزرگ نیز ، در رشته های گوناگون علمی مانند فلسفه ، کلام ، فقه و طبیعیات ، تبحر داشت. میرداماد،

نظام فلسفی خود را در کتاب "جذوات" به رشته تحریر در آورده است. از دیدگاه وی ، عالم هستی به دو سلسله "بدو" از ذات حق تعالی و "عود" به مصدر نخستین تقسیم می گردد. مراتب طولی سلسله "بدو" عبارتند از : 1- مرتبه عقول محض که اولین آنها عقل کلّ است ، 2- مرتبه نفوس فلکی که نخستین آنها نفوس کلّ است ، 3- مرتبه نفوس منطبعة ، صور نوعیه افلاک ، طبایع چهارگانه (سرد ، گرم ، خشک و تر) و بسائط کلیه (آب ، خاک ، هوا و آتش) ، 4- مرتبه صور جسمیه ، 5- مرتبه هیولا ها. مراتب طولی سلسله "عود" نیز عبارتند از : 1- مرتبه جسم مطلق و اجسام نوعیه بسیطة ، 2- مرتبه اجسام مرکبة مانند مواد معدنی ، 3- مرتبه جسم نباتی (که دارای نفس گیاهی می باشد) ، 4- مرتبه نفس منطبعة حیوانی ، 5- مرتبه نفس ناطقه انسانی.

میر ابو القاسم فندرسکی ، متوفای سال 1050 هجری. وی علاوه بر فلسفه یونان و عرفان اسلامی ، فلسفه هندو را نیز در سفری به هندوستان آموخت.

تالیفات او در این زمینه عبارتند از : مقولة الحركة ، الصناعية ، اصول الفصول در باره حکمت هند و کتابی در باره "یوگا". میر فندرسکی ، در علوم ریاضیات و طب نیز تخصص داشت.

صدر الدین محمد شیرازی ، معروف به صدر المتألهین و ملا صدرا ، متوفای سال 1050 هجری. این فیلسوف بزرگ جهان اسلام ، حکمت متعالیه را در دروران خیزش مجدد فلسفه در ایران ، به اوج خود رساند و تحوّلی ژرف در علوم معقول به وجود آورد.

مهمترین کتاب وی در فلسفه "الأسفار الأربعة" است.

عبد الرزاق لاهیجی ، متوفای سال 1071 هجری.
برخی از تالیفات وی عبارتند از : "مشارق الالهام" و
"گوهر مراد".

محمد باقر سبزواری ، متوفای سال 1090 هجری.
وی از شارحان کتاب "الشفاء" و "الاشارات و التنبيهات"
بوعلی سینا بوده و کتاب "ذخيرة المعاد" را تالیف نموده
است.

ملا محسن فیض کاشانی ، متوفای سال 1091
هجری. وی از شاگردان صدر المتألهین شیرازی است و
در علوم مختلف دارای تالیفاتی می باشد و مهمترین
کتب ایشان در علوم فلسفی و عرفانی عبارتند از :

- حق الیقین ، عین الیقین و علم الیقین در زمینه
حکمت.

- جلاء العيون و زاد السالك و كلمات مكنونة در زمينه
عرفان.

محمد باقر مجلسی ، متوفای سال 1110 هجری. وی
که از شاگردان فیض کاشانی بود ، در پرتو آموزش علوم
عقلی و نقلی ، به عنوان استادی مبرز مطرح گردید و
یکهزار دانشجو در مجلس درس او شرکت می کردند.
مجلسی در رشته های مختلف علمی دارای تالیفات
مفصل و متعددی است ، ولی در زمینه علوم عقلی ، در
کتاب "مرآة العقول" که حاشیه ای بر "اصول کافی"
است ، مباحث فلسفی را مطرح ساخته است.

تاریخچه و سیر تحولات فلسفه

(قسمت ششم)

نگاهی به تاریخ فلسفه در جهان غرب

(قسمت اول)

مقدمه :

قبل از شروع در بیان مکاتب فلسفی مغرب زمین ، دو نکته مقدماتی را از نظر شما می گذرانیم :

نکته اول : از آنجا که تاریخ اروپا به صورت کلی به سه دوره "عصر قدیم" ، "قرون وسطی" و "عصر جدید" تقسیم شده است ، ما تاریخچه فلسفه در اروپا را نیز به سه بخش به شرح ذیل تقسیم می کنیم :

- مکاتب فلسفی اروپا در عصر قدیم.
- مکاتب فلسفی اروپا در قرون وسطی.
- مکاتب فلسفی اروپا در عصر جدید.

نکته دوم : به هنگام مطالعه و پژوهش در زمینه فلسفه جهان غرب در عصر جدید ، به دو اصطلاح "فلسفه انگلیسی" و "فلسفه اروپایی" برخورد می کنیم. رقابت میان این دو مشرب فکری ، در انتقادات طرفین از یکدیگر آشکار است.

مقصود از فلسفه انگلیسی ، فلسفه تحلیلی است که معمولاً در کشورهای انگلیسی زبان (آنگلو – ساکسون) رواج داشته و دارد. این مکتب ، به منطق ریاضی و تحلیل زبان اهتمام می ورزد. "برتراند راسل" ، متولد سال 1872 میلادی و درگذشته سال 1970 میلاد ، یکی از سردمداران این مشرب فکری می باشد.

مقصود از فلسفه اروپایی که گاهی "فلسفه قاره ای" نامیده می شود ، عبارت است از فلسفه غیر تحلیلی که عمدتاً در کشورهای اروپایی دیگر مانند آلمان و فرانسه رواج داشته و دارد. این مکتب ، علاوه بر مباحث عمده دیگر فلسفی ، شامل نظریاتی پیرامون سیاست، تاریخ ، طبیعت ، دین ، ادبیات ، روانشناسی و امثال آن می باشد.

منتقدان فلسفه تحلیلی ، به خاطر انتزاعی بودن محض و ذهنی بودن مفاهیم آن و نپرداختن به احساسات و عواطف و واقعیت های زندگی ، فلسفه اروپایی را بر فلسفه انگلیسی ترجیح می دهند.

البته بعدها ، مباحثی مانند فلسفه اخلاق ، فلسفه سیاسی ، فلسفه دین ، متافیزیک تحلیلی و زیبایی شناسی نیز ، در فلسفه تحلیلی مطرح گردیده است.

اینک پس از توضیح دو نکته مقدماتی مذکور ، به شرح تاریخچه مکاتب فلسفی در جهان غرب می پردازیم . مقصود ما از فلسفه در "اروپا" ، شامل مکاتب فلسفی غرب در تمام قاره مذکور ، اعمّ از کشورهای انگلیسی زبان (آنگلو - ساکسون) و همچنین ، سایر کشورهای این قاره مانند آلمان ، فرانسه ، ایتالیا و غیر آن می باشد.

مکاتب فلسفی اروپا در عصر قدیم

در درسهای پیشین ، تاریخ فلسفه در یونان از نظر شما گذشت و به این نکته اشاره شد که پس از فروپاشی آتن و انضمام یونان به قلمرو ایتالیا در سال 146 قبل از میلاد ، وقفه ای اسفبار در سیر تحولات فلسفه یونان به وجود آمد. پس از بروز این دوران سخت برای فلاسفه آتن ، جمعی از آنان به اسکندریه سفر کردند و جمعی از آنان نیز به شهر "رُم" در ایتالیا مهاجرت نمودند. مکاتب

فلسفی مذکور در شهر رُم ، عمدتاً در خدمت خطابه ،
حقوق و شعر قرار گرفتند.

تاریخچه فلسفه اروپا در عصر قدیم ، این دوران انتقالی
فلسفه از آتن به رم را به عنوان نقطه عطفی در سیر
تحولات فلسفه اروپا در بر می گیرد و تا اواسط قرن
چهارم میلادی ادامه می یابد.

برخی از فلاسفه یونانی که به اسکندریه و شام رفته
بودند ، مکاتب فلسفی جدیدی را مانند مکتب
"نوافلاطونیان" تأسیس کردند. بنیانگذار این مکتب
"آمونئوس ساکاس" بود . پس از وی ، شاگردش
"افلوپین" ، متولّد سال 205 میلادی ، به آموزش مکتب
یادشده پرداخت و سر انجام در سنّ چهل سالگی به
شهر رم در ایتالیا مهاجرت کرد و مدرسه ای را برای
آموزش فلسفه در آن شهر تاسیس نمود. وی در سال
270 میلادی از دنیا رفت.

حقیقت ، از دیدگاه افلوپین ، امری واحد است که با دو سلسله منسجم با دو حرکت نزولی و صعودی تبیین می گردد. حرکت اول ، از وحدت به کثرت و مبتنی بر خلاقیت ذاتی است که به موجب آن ، مرتبه فوقانی ، مرتبه فروتر خود را ایجاد می کند. اما حرکت دوم ، از کثرت به وحدت است و در پرتو آن ، هر نفس به اصل الهی خود باز می گردد. در رأس هرم نظام افلوپین ، اصل متعالی نخستین قرار دارد که "احد" نامیده می شود و غیر قابل توصیف است.

بعد از مرتبه "احد" ، دو اقوم قرار دارند که عبارتند از عقل کلی و نفس کلی.

پس از افلوپین ، شاگرد او "فرفریوس" متولد حدود سال 232 یا 234 میلادی ، به تشریح و تفسیر تعالیم پیچیده استاد خود پرداخت. پس از وی نیز ، شاگردش "یامبلی خوس" (Iamblichus) به تدریس فلسفه همت گماشت

و همانند استادش ، پس از مرگ افلوپین ، به شهر رم مهاجرت کرد و در آنجا به آموزش فلسفه پرداخت.

نقطه عطف دیگری که در تاریخ فلسفه دوران قدیم اروپا به چشم می خورد ، ورود آئین مسیحیت به اروپا و نقش بارز آن در شکل دادن به مکاتب فکری این قاره ، از قرن سوم میلادی است. قبل از انتقال مسیحیت به اروپا، برخی از فلاسفه مسیحی در اسکندریه تلاش کردند تا فلسفه افلاطونی را با علم کلام مسیحیت هماهنگ سازند. برخی از این فلاسفه عبارت بودند از : "کلمنس" (Clement) ، متولد سال 150 میلادی و متوفای سال 213 میلادی ، و "اریگنس" (Origen) ، متولد سال 185 و متوفای سال 254 میلادی. بنا بر این، آئین مسیحیت به همراه مکاتب فکری خود به اروپا وارد گردید و تحولاتی را از اواسط قرن سوم میلادی در اروپا به وجود آورد و این سیر تحوّل ، تا دیر زمانی پس از عصر

قدیم ، در طول تاریخ این قاره ، اعم از قرون وسطی و بعد از آن ادامه یافت.

بنا بر این ، پس از انحطاط فلسفه در یونان ، سه عامل اساسی به شرح ذیل، موجب شکل دهی مجدد تفکرات فلسفی در عصر قدیم اروپا گردید :

- مهاجرت فلاسفه به صورت مستقیم از آتن به رم.
- مهاجرت مجدد برخی از فلاسفه از اسکندریه و شام به رم.
- ورود آئین مسیحت و مکاتب کلامی آن به قاره اروپا.

مکاتب فلسفی اروپا در قرون وسطی

تاریخچه فلسفه در قرون وسطی ، دوره ای طولانی به مدت بیش از هزار سال، یعنی از اواخر قرن چهارم میلادی تا سال 1450 میلادی را دربر می گیرد.

یکی از ویژگی‌های فلاسفه معروف دوران مذکور این است که نوعاً از روحانیون و رجال دینی مسیحی محسوب شده و بدین جهت، در صدد هماهنگ ساختن فلسفه با مذهب مسیحیت و پاسخ دادن به شبهات ملحدان زمان خود بوده‌اند.

ویژگی دیگر فلسفه در قرون وسطی، توجه خاص مکاتب این دوران به "منطق" و "تحلیل زبان" بوده است.

در آغاز قرون وسطی، مکتب فلسفی افلاطون، بیش از همه مورد توجه حکماء آن دوران بود. اما از زمانی که کتاب‌های ارسطو نیز به زبان لاتین ترجمه و منتشر گردید، دیدگاه‌های وی در دانشگاه‌ها تدریس گردید و به عنوان نظریاتی نو، مورد توجه فلاسفه اروپا قرار گرفت.

بارز ترین فیلسوف این دوران که در اوائل قرون وسطی می زیست ، "اگوستین قدّیس" که "اگوستینوس" نیز نامیده می شود ، متولد سال 354 و متوفای سال 430 میلادی است. وی در شمال آفریقا به دنیا آمد و در سال 383 میلادی به شهرهای رم و میلان در ایتالیا مهاجرت نمود و با فلسفه های افلاطونی، اپیکوری، رواقی و نو افلاطونی آشنا گردید. او در سال 395 میلادی به مقام اسقفی رسید.

وی در اواخر عمر خود به شمال آفریقا بازگشت و در همانجا بدرود حیات گفت. کتاب های معروف وی در این زمینه عبارتند از "اعترافات" و "مدینه الهی".

اگوستین از مکتب افلاطون تأثیر زیادی پذیرفته بود و تلاش می کرد تا آن نظام فلسفی را با اندیشه های آئین مسیحیت هماهنگ سازد.

از دیدگاه او ، عقل انسان نمی تواند به همه حقائق پی ببرد و انسان باید به عیسی مسیح ایمان بیاورد و از این طریق ، حقائق جهان در نزد او آشکار گردد.

این طرز تفکر ، ناشی از اندیشه مسیحی است که انسان را اراده ای معرفی می کند که عقل بر او افزوده شده است. و بر این اساس از نظر مسیحیان، اول باید به مسیح ایمان بیاورد و سپس بیندیشد.

پس از درگذشت اگوستین ، وقفه ای طولانی و رکودی شدید در زمینه فلسفه در اروپا به وجود آمد و تا قرن نهم میلادی ، تنها یک فیلسوف بلند مرتبه در اروپا به نام "**جان اسکاتلندی**" ظهور کرد. رکود و انحطاط فلسفی پس از مرگ این دانشمند نیز تا قرن یازدهم میلادی ادامه یافت.

در قرن یازدهم ، با فیلسوف دیگری به نام **آنسلم** (St. Anselm) ، متولد سال 1033 یا 1034 میلادی و متوفای سال 1109 میلادی برخورد می کنیم که در سلک روحانیت مسیحی وارد گشت و در سال 1093 به عنوان

سر اسقف کانتربوری تعیین گردید. از وی ، سه کتاب در باره وجود خدا و اثبات آن و راه رستگاری از طریق عیسی مسیح به جا مانده است.

پس از آنسلم ، دوباره بازار فلسفه در اروپا رونق گرفت و فلاسفه معروف دیگری مانند "آبلار" (Abelard) در قرن دوازدهم و "راجر بیکن" (Roger Bacon) در قرن سیزدهم و "ویلیام آکمی" (William of Ockham) و "دانس اسکوتوس" (Duns Scottus) در قرن چهاردهم ظهور کردند.

توماس آکویناس ، متولد سال 1225 میلادی در ایتالیا و متوفای سال 1274 یکی دیگر از بزرگترین فلاسفه قرون وسطی محسوب می شود. وی عضو گروه مذهبی "دومینیکن" بود و در سلک راهبان درآمد و در عین حال ، دارای تحصیلات دانشگاهی در رشته های علمی معاصر خود بود. از این فیلسوف مذهبی ، کتاب

های بسیاری منتشر گردیده و مهمترین آنها عبارتند از :
"مجموعه علم کلام" و "مجموعه در ردّ کافران" که
تحت عنوان حقانیت مذهب کاتولیک ، ترجمه و چاپ
گردیده است.

آخرین متفکر طراز اول اروپا در قرون وسطی **جان
ویکلیف** (John Wyclif) ، متولد سال 1320 و متوفای
سال 1384 میلادی بود که به عنوان مصلح دینی در
انگلستان شناخته می شود. وی کشیشی آشنا به
مبانی فلسفی بود که کتاب تورات و انجیل را برای اولین
بار به زبان انگلیسی ترجمه کرد و با قدرت رسمی
کلیسای معاصر خود به مخالفت برخاست.

مکاتب فلسفی اروپا در عصر جدید

مقصود از عصر جدید ، شامل دوران رنسانس می گردد
و تا زمان معاصر ادامه می یابد.

واژه رنسانس (Renaissance) که به معنای "نوزایی" است، به دوره یکصد و پنجاه ساله از تاریخ اروپا در قرن پانزدهم و شانزدهم میلادی اطلاق می شود که طی آن ، تحولات فرهنگی مهمی در زمینه دانش ، مذهب ، فلسفه ، هنر و ادبیات مغرب زمین پدید آمده است. دوران رنسانس ، از سال 1450 تا 1600 میلادی را در بر می گیرد. این عصر نوزایی ، حدّ فاصل و دوران گذار میان قرون وسطی و دروران معاصر می باشد. در این نوشتار ، ما تنها به تحولاتی که در این برهه از زمان ، در حوزه فلسفه رخ داده است می پردازیم.

چنانکه قبلا اشاره کردیم ، انسان از دیدگاه مسیحیت ، در مرحله اول موجودی صاحب اراده است و در مرحله دوم ، دارای عقل و قدرت استدلال می باشد. بر اساس این تفکر مسیحی ، راه نجات انسان از طریق اراده او خواهد بود و نه از طریق تعقل و استدلال و بنا بر این ، ایمان مقدم بر عقل است. برخی از متفکران مسیحی

در قرون وسطی مانند "اگوستین" و "توماس آکویناس" تلاش کردند تا به نحوی میان ایمان و عقل ، نوعی هماهنگی ایجاد کنند ، اما در قرن چهاردهم میلادی ، یعنی در اواخر قرون وسطی ، متکلمان مسیحی به انکار قدرت عقل و استدلال در ادراک کلیات پرداختند و فلسفه را از صحنه کنار زدند. به همین جهت ، "ژیلسن" که از ناقدان فلسفه غرب است ، این برهه از پایان قرون وسطی را دوران "تئولوژیسم" می نامد که الهیات مسیحی در آن دوره ، اصالت عقل و فلسفه را انکار نموده است.

این حرکت افراطی متکلمان مسیحی در نفی قدرت عقل برای درک کلیات ، موجب پدید آمدن نهضت رنسانس در زمینه فلسفه گردید و در برابر مکاتب کلامی استدلال ستیز مسیحیت ، مکاتبی مبتنی بر اصالت عقل و استدلال به وجود آمدند. دستاوردهای

علمی دیگر دوران رنسانس نیز ، زمینه را برای رشد فلسفه در آینده مهیا ساخت.

به قول "برتراند راسل" در کتاب "تاریخ فلسفه اروپا" :
"رنسانس دوران دستاوردهای بزرگ در فلسفه نبود اما کارهای معینی انجام داد که مقدمات اساسی برای امور بزرگی بود که در قرن هفدهم بوقوع پیوست. در وهله اول ، رنسانس سیستم متحجر "اسکولاستیک" قرون وسطی را که مانع تفکر روشنفکرانه و پویا می شد در هم شکست. رنسانس مطالعه افلاطون را احیا کرد و نتیجتاً حداقلی از تفکر مستقلانه را طلب می کرد که بتواند بین افلاطون و ارسطو انتخاب کند. در مورد افلاطون و ارسطو ، رنسانس دانش دست اول و اصیلی را ارتقا داد که بری از شائبه های مفسران عرب و نئو افلاطونی بود. مهمتر از اینها ، رنسانس ، فعالیت فکری و روشنفکرانه را بعنوان یک جسارت روشنگرانه اجتماعی تشویق و ترغیب کرد که در تقابل با تفکر

مذهبی و رهبانی برای حفظ اورتودکسی از پیش تعیین شده ، قرار داشت".

فلاسفه و متفکران معروف این دوران ، عبارتند از :

"**اراسم**" (Erasmus) ، فیلسوف هلندی ، متولد سال 1466 و متوفای سال 1536 میلادی. نظر به آزادگی این فیلسوف در بیان اندیشه ها و نوشتارهایش، بسیاری از کتب وی به دستور واتیکان ، ممنوع یا منهدم گردید.

"**فرانسس بیکن**" (Bacon)، فیلسوف و طبیعی دان انگلیسی ، متولد سال 1561 و متوفای سال 1626 میلادی. وی نیز به مخالفت با مبانی فکری قرون وسطی پرداخت . کتاب های معروف وی عبارتند از : "پیشرفت علوم" ، "تاریخ هنری هفتم" و "آنلانتیس جدید".

"**نیکولو ماکیاولی**" (Machiavelli) ، نویسنده و فیلسوف سیاسی ایتالیایی ، متولد سال 1469 و متوفای سال 1527 میلادی. کتاب های معروف وی عبارتند از : "شهریار" و "هنر جنگ". وی معتقد بود که برای حفظ قدرت ، حاکم باید بی رحم باشد و به منظور رسیدن به هدف خود ، از هیچ عمل ناشایستی ابا نکند.

همچنین "**توماس مور**" (Thomas More) ، متفکر و عالم مذهبی انگلیسی ، متولد سال 1478 و متوفای سال 1535 میلادی ، از جمله متفکران قرن شانزدهم می باشد. یکی از کتاب های معروف او "آرمان شهر" است. وی به دستور پادشاه انگلستان به زندان و مرگ محکوم شد و پس از تحمل حبس، سر انجام به قتل رسید.

ادامه مبحث تاریخ فلسفه در جهان غرب پس از قرن
شانزدهم را در درس بعد ، ملاحظه فرمایید.

تاریخچه و سیر تحولات فلسفه

(قسمت هفتم)

نگاهی به تاریخ فلسفه در جهان غرب

(قسمت دوم)

در دروس پیشین ، تاریخ فلسفه در اروپا از آغاز تا پایان دوره رنسانس ، یعنی تا آخر قرن شانزدهم ، از نظر شما گذشت . اینک به تبیین مکاتب فلسفی پس از این دوره می پردازیم :

فلاسفه قرن هیفدهم

نظر به ضعف مکاتب فلسفی در اواخر قرون وسطی و اوائل دوران رنسانس ، نوعی خلأ در زمینه نظام های

استدلالی و فلسفی در دوران نوزایی اروپا به چشم می خورد.

"رنه دکارت" (Rene Descartes) فیلسوف معروف فرانسوی، متولد سال 1596 و متوفای سال 1650 میلادی، تلاش کرد تا یک نظام منسجم فلسفی مبتنی بر استدلال به وجود آورد و ضعف موجود را جبران نماید. وی معتقد بود که حقیقت، بر پایه تعقل شخص از نفس خویش قرار دارد و بر این اساس، "من می اندیشم" زیربنای "من هستم" می باشد. برخی از کتب معروف وی عبارتند از: "اصول فلسفه" و "تفکرات".

اندیشه های دکارت که استدلال را میزان ومعیار شناخت حقیقت می دانست، منبع ادراک انسان از واقعیت را به استدلال و ادراک عقلی (Raison) محدود ساخت و موجب پیدایش مکاتب فلسفی اصالت عقل و

استدلال (راسیونالیسم) در اروپا گردید که تا قرن هیجدهم میلادی رواج داشتند.

دیگر فلاسفه قرن هیفدهم عبارت بودند از :

توماس هابز [هابس] (Thomas Habbes) متولد سال 1588 و متوفای سال 1679 میلادی. وی فیلسوف سیاسی در انگلستان بود و کتاب معروف وی "لیویاتان" (Leviathan) نامیده می شود.

بلز پاسکال (Blaise Pascal) متولد سال 1623 در فرانسه، و متوفای سال 1662 میلادی. وی ریاضیدان، فیزیکدان و فیلسوف زمان خود بود. او بر این باور بود که دانش، یک شهود روحی است و بدین جهت، برای مدّتی فعالیت علمی خویش را رها ساخت و به ریاضت و دیر نشینی پرداخت.

باروخ اسپینوزا (Baruch Spinoza) متولد سال 1632 در هلند ، و متوفای سال 1677 میلادی. او به فلسفه دکارت علاقه مند بود و کتابی را در این زمینه نوشته است. کتابهای دیگر وی عبارتند از : "رساله الهیات" ، "علم اخلاق" و "بهبود عقل".

جان لاک (John Locke) متولد سال 1632 و متوفای سال 1704 میلادی. این فیلسوف انگلیسی نیز در آغاز ، فلسفه کانت را مورد مطالعه قرار داد و به مبحث شناخت شناسی اهتمام ورزید. یکی از ویژگی های این فیلسوف تجربی قرن هیفدهم ، پژوهش در زمینه مسائل اجتماعی و سیاسی و آزادی و حقوق بشر می باشد. وی اندیشه های فلسفه سیاسی خویش را در کتاب "دو رساله در باره حکومت" تبیین نموده است.

مالبرانیش (Malebranche) متولد سال 1638 در پاریس ، و متوفای سال 1715 میلادی. وی نیز به فلسفه دکارت

علاقه مند شد و کتاب "پی جویی حقیقت" را نوشت ؛ سپس به اندیشه های افلاطون گرایش پیدا کرد.

لایب نیتس (Leibniz) متولد سال 1646 در آلمان ، و متوفای سال 1716 میلادی. تحصیلات و تحقیقات وی در زمینه های فلسفه ، ریاضیات و علم حقوق بوده است.

فلاسفه قرن هیجدهم

در قرن هیجدهم ، فیلسوفانی مانند "هیوم" و "کانت" در صدد بر آمدند تا حدّ و مرز استدلال عقلی در فلسفه "دکارت" را تبیین کنند و محدودیت های آن را نشان دهند. این امر ، چنانکه در ادامه همین درس ملاحظه خواهید فرمود ، موجب تحوّلی دیگر در مکاتب فلسفی اروپا گردید.

فلاسفه معروف این دوران عبارتند از :

جرج برکلی (George Berkeley) متولد سال 1685 در انگلستان ، و متوفای سال 1753 میلادی. وی به عنوان یک مسیحی معتقد در صف کشیشان کلیسا قرار گرفت و بخشی از عمر خود را به سیر و سفر گذراند و علاوه بر فلسفه ، در زمینه های دیگری مانند اقتصاد و جغرافیا تبحر داشت. از این دانشمند نیز ، کتابهای متعددی مانند "مبادی علم انسان" به جا مانده است.

ولتر (Voltaire) متولد سال 1694 در فرانسه ، و متوفای سال 1778 میلادی. وی که جایزه آکادمی فرانسه را بدست آورده بود ، در سال 1715 ، اشعاری را بر علیه حاکم وقت (فیلیپ دوم) سرود و به تبعید از فرانسه محکوم شد. اما پس از مدتی مورد عفو قرار گرفت و به کشور خود بازگشت. بسیاری از کتب و مقالات و نمایشنامه ها مانند کتاب "فرهنگ فلسفی" از او به جا مانده است.

دیوید هیوم (David Hume) متولد سال 1711 در اسکاتلند ، و متوفای سال 1776 میلادی. وی به عنوان فیلسوفی تجربه گرا قلمداد می گردد. از او کتابهای متعددی مانند "رساله در باره طبیعت آدمی" و "گفتارهای سیاسی" به جا مانده است.

ژان ژاک روسو (Jean-Jacques Rousseau) متولد سال 1712 در سوئیس ، و متوفای سال 1778 میلادی. وی از پیشگامان حقوق بشر در قاره اروپا به شمار می رود. او در کتاب معروف خود "قرار دادهای اجتماعی" تلاش می کند تا میان آزادیهای فردی و حقوق اجتماعی ، هماهنگی به وجود آورد.

امانوئل کانت (Immanuel Kant) متولد سال 1724 در آلمان ، و متوفای سال 1804 میلادی. برخی از آثار این فیلسوف بزرگ اروپا عبارتند از :

"نقد عقل مطلق" و "نقد عقل عملی".

فلاسفه قرن نوزدهم

چنانکه گذشت ، فلسفه اروپایی در قرن هیجدهم میلادی تحت تاثیر عمیق اندیشه های "دکارت" ، به سوی اتکاء بر استدلال عقلی برای شناخت واقعیتها گرایش پیدا کرد و موجب پدید آمدن مکاتب فلسفی "راسیونالیستی" در آن قاره گردید ، اما پژوهش های "کانت" و "هیوم" ، دامنه استدلال عقلی را به منظور کشف حقائق ، محدود ساخت. آنان معتقد بودند که عقل، در محدوده خاصی کارایی دارد و نمی تواند از آن محدوده فرا تر رود.

علاوه بر این محدودیت ها که فلاسفه این دوره را در مضيقه قرار می داد ، انتزاعی بودن و ذهنی شدن بیش از حدّ فلسفه در قرن هیجدهم و بیگانگی آن با

واقعتهای زندگی و عواطف انسانی و تجربیات و احساساتی مانند عشق، ترس و امثال آن، شرایط لازم را برای یک تحول جدید که عکس العملی شدید در برابر افراط راسیونالیست ها قلمداد شده است فراهم ساخت.

این عکس العمل ، در قالب مکاتبی گوناگون مانند "ایده آلیسم" ، "مارکسیم" ، "اگزیستانسیالیسم" و "پزیتویسم" به ظهور رسید.

به منظور آشنایی با اندیشمندان این برهه از تاریخ اروپا، اسامی متفکران و فلاسفه معروف قرن نوزدهم را به شرح ذیل ، از نظر شما می گذرانیم :

یوهان فیخته [فیخته] (Fichte) ، متولد سال 1762 در آلمان ، و درگذشته در سال 1814 میلادی. وی تحت تاثیر فلسفه "کانت" قرار گرفت و در مکتب او به مطالعه

و پژوهش پرداخت. پس از "کانت" ، برخی از شاگردان و معاصران وی ، در صدد بر آمدند تا با تعبیراتی رمانتیک و بیان احساسی و عاطفی ، نقص مکاتب راسیونالیستی افراطی و انتزاعی را جبران کنند. برخی از نقادان فلسفه ، فیخته را نیز ، از نظریه پردازان این مکتب شمرده اند.

همچنین ، افکار و اندیشه های این دانشمند قرن نوزدهم در خصوص اصالت روح ، باعث شده که مکتب فلسفی او را به عنوان نوعی "ایده آلیسم" قلمداد نمایند.

هگل (Hegel) متولد سال 1770 در کشور آلمان ، و درگذشته در سال 1831 میلادی. وی فلسفه کانت ، اسپینوزا و ژان ژاک روسو را مورد مطالعه قرار داد و خود نیز ، کتابهایی بدین شرح در تبیین افکار و اندیشه های خویش به رشته تحریر در آورد : "دائرة المعارف

علوم فلسفی" ، "پدیدار شناسی روح" ، "مبانی فلسفه حقوق" و "علم منطق".

این فیلسوف توانست ایده آلیسم مطرح شده در اروپا پس از "کانت" را سامان ببخشد و نظامی منسجم برای آن تدوین نماید. وی شیوه دیالکتیکی خویش را بر مبنای تضاد پایه ریزی کرد. بنا بر این نظریه ، عام ترین ایده "هستی" است ، و از درون آن ضدّ او که ایده "نیستی" است پدید می آید و با آن ترکیب می شود و در نتیجه ، پدیده ای دیگر یعنی ایده "شدن" به وجود می آید. ایده اول "تذ" و ایده دوم "آنتی تذ" و پدیده اخیر "سن تذ" نامیده می شود. این "سن تذ" نیز به نوبه خود در مرحله بعد در جایگاه "تذ" قرار می گیرد و همان مراحل ادامه می یابد. نظریه دیالکتیکی مذکور در حقیقت ، انتزاعی بود برای رویدادهای تاریخ که همواره دو نیروی متضاد در مقابل یکدیگر قرار می گیرند.

شلینگ (Schelling) متولد سال 1775 در آلمان ، و درگذشته در سال 1854 میلادی. او نیز به عنوان فیلسوف ایده آلیست در اروپا به شمار می رود. برخی از کتابهای این دانشمند عبارتند از : "روح جهان" ، "فلسفه دین" ، "فلسفه اساطیر" ، "اندیشه های فلسفه طبیعت" و "بیان فلسفه من".

شوپنهاور (Schopenhauer) متولد سال 1788 در آلمان، و متوفای سال 1860 میلادی. او از طرفداران مکتب "کانت" بود ، ولی "هگل" را آماج حملات و انتقادات شدید خود قرار داده است. وی اراده را دارای همان اصالت و نقشی که معاصرانش مانند هگل برای روح و عقل در جهان قائل بودند می دانست.

نخستین عبارت شوپنهاور در کتابش به نام "جهان به منزله اراده و تمثّل" این جمله است : "جهان ، تصور من است". برخی از موضعگیری های منفی وی باعث شده است تا او را به عنوان فیلسوفی بدبین قلمداد کنند.

اگوست کنت (Auguste Comte [Conte]) متولد سال 1798 در فرانسه ، و متوفای سال 1857 میلادی. وی را بنیانگذار جامعه شناسی نوین نامیده اند. او برای مدتی با فیلسوف صنعت "سن سیمون" همکاری داشت. برخی از آثار این دانشمند عبارتند از "دروس فلسفه اثباتی" ، "ملاحظات فلسفی در باره علوم و دانشمندان" و "رساله جامعه شناسی". مکتب فکری وی "پزیتویسم" یا *فلسفه اثباتی* نامیده می شود که اساس آن را بسنده کردن به داده های بدون واسطه حواس تشکیل می دهد.

فویر باخ (Ludwig Feuerbach) متولد سال 1804 در آلمان، و درگذشته در سال 1872 میلادی. وی که در ابتدا از شاگردان هگل بود ، به مکتب اصالت ماده و اصالت حسّ گرایش پیدا کرد و کتاب "ماهیت مسیحیت" را به رشته تحریر درآورد.

جان استوارت میل (John Stuart Mill) متولد سال 1806 در انگلستان و متوفای سال 1873 میلادی. وی نیز یکی از پیشگامان حقوق بشر و آزادیهای سیاسی در اروپا محسوب می شود. او نویسنده ای توانا و سیاستمداری معروف بود و پژوهش هایی پیرامون معرفت شناسی و اصالت تجربه انجام داد. از این نویسنده انگلیسی ، کتابهای متعددی منتشر گردیده که برخی از آنها عبارتند از : "فایده گرایی" ، "اگوست کنت و پزیتویسم" ، "اتو بیوگرافی" و "نظام منطق" .

کی پر کگارد (Kierkegaard) متولد 1813 در دانمارک ، و درگذشته در سال 1855 میلادی. او را که کشیش مذهبی بود و سپس به انتقاد کردن از افکار کلیسا پرداخت، بنیانگذار مکتب "اگزیستانسیالیسم" دانسته اند. وی در برابر مکتب راسیونالیسم افراطی ، به مبارزه با فلسفه انتزاعی و محدود کردن ادراک حقیقت به استدلال عقلی محض پرداخت و ضرورت اهتمام به

واقعیت های زندگی و احساس و عواطف را یاد آور شد. برخی از آثار وی عبارتند از : "مفهوم اضطراب" ، "تکرار"، و "تجربه در مسیحیت".

کارل مارکس (Karl Marx) متولد سال 1818 در آلمان ، و درگذشته در سال 1883 میلادی. وی بنیانگذار مکتبی فلسفی با ابعاد سیاسی و اقتصادی است که به مکتب "مارکسیسم" معروف است. این مکتب فلسفی بر مبنای اصالت ماده (ماتریالیسم) قرار دارد. از دیدگاه مارکس ، تاریخ همواره تاریخ مبارزه طبقاتی بوده است. برخی از کتابهای معروف او عبارتند از : "سرمایه" ، "فقر فلسفه" و "مانیفست".

ویلیام جیمز (William James) متولد سال 1842 در ایالات متحده آمریکا ، و متوفای سال 1910 میلادی. وی را بنیانگذار مکتب "پراگماتیسم" (اصالت عمل) دانسته اند. برخی از آثار او عبارتند از : "دین و روان" و "جهان کثرت

گرا" . جیمز ، علاوه بر فلسفه ، در زمینه روانکاوی تجربی نیز ، پژوهش های دامنه داری را انجام داده است. مکتب "پراگماتیسم" بر آن است که حقیقت عبارت است از قضیه ای که فایده عملی داشته باشد ، و به عبارت دیگر ، معنایی که ذهن انسان می سازد برای اینکه از آن رهگذر به نتیجه عملی بهتر و مناسب تری نائل گردد.

نیچه (Friedrich Nietzsche) متولد سال 1844 در آلمان ، و درگذشته در سال 1900 میلادی. وی از ناقدان فلسفه ، دین و فرهنگ بوده است. برخی از کتابهای وی عبارتند از : "سپیده دم" ، "اراده معطوف به قدرت" ، "انسانی بیش از حد انسانی" ، "فراسوی نیک و بد" و "تبار شناسی اخلاق".

فلاسفه قرن بیستم

جنگ جهانی اول و دوم میان کشورهای غربی و کشتار دهها میلیون انسان در فاصله ای کوتاه در قرن بیستم ، زمینه را برای از هم گسیختگی و فروپاشی فکری و معنوی مردم اروپا و آمریکا فراهم ساخت. حوادث سهمگین و باور نکردنی مذکور ، نسل جدید مغرب زمین را نسبت به مبانی فکری و مذهبی و ارزش های اروپایی معاصر خود بد بین و بی اعتماد ساخت. این حالت تردید و گسستگی فکری نسبت به ارزش های تمدن غربی ، در نهضت‌های عصیانگر اجتماعی مانند "هیپی گری" و امثال آن ظاهر می گشت.

حوادث دهشتبار قرن بیستم و پیامدهای آن ، در شکل گیری مکاتب فکری دوران یادشده نیز ، تاثیر گذار بوده و تحولاتی را به دنبال داشته است.

به منظور آشنایی بیشتر با فلاسفه قرن بیستم ،
اسامی متفکران و فیلسوفان مشهور این برهه از تاریخ
اروپا را از نظر شما می گذرانیم :

جان دیویی (John Dewey) متولد سال 1859 در ایالات
متحده آمریکا ، و درگذشته در سال 1952 میلادی. وی
که در علم و فلسفه تبحر داشته ، در زمینه فلسفه
تعلیم و تربیت پژوهش های گسترده ای انجام داده
است. او همچنین تلاش کرده است تا علم ، فلسفه و
دموکراسی را مرتبط با یکدیگر معرفی کند. برخی از
کتاب های وی عبارتند از : "بازسازی در فلسفه"،
"فلسفه اصالت فرد" ، "در جستجوی یقین" و "تجربه و
طبیعت".

هوسرل (Edmund Husserl) متولد سال 1859 در منطقه
"Moravia" که امروزه در کشور جمهوری چک قرار دارد ،
و متوفای سال 1938 میلادی. وی را به علت وضعیت

جغرافیایی آن زمان ، فیلسوفی آلمانی می نامند که در زمینه مکتب "پدیدار شناسی" نظریه پردازی کرده است. او معتقد بود که مبانی اصلی علوم ، نیازمند فلسفه هستند ، و بر این اساس ، در جهت هماهنگی علوم و فلسفه می کوشید.

برتراند راسل (Bertrand Russell) متولد سال 1872 در انگلستان ، و درگذشته در سال 1970 میلادی. وی در زمینه منطق ریاضی و فلسفه تحلیلی دارای پژوهش های زیادی است. برخی از کتابهای معروف او عبارتند از: "مقدمه ای بر فلسفه ریاضی" و "چرا مسیحی نیستم". راسل از جمله فلاسفه ای است که در این دوران ، به مخالفت با کلیسا و باورهای مذهبی پرداخته است.

ژاک مارتین (Jacques Maritain) متولد سال 1882 در فرانسه ، و متوفای سال 1973 میلادی. وی مروج مکتب

فلسفه "تومائی جدید" (Neo Thomism) بوده است که در حکم تجدید مکتب "اسکولاستیک" در قرون وسطی است که توسط فیلسوفانی مانند "توماس آکویناس" سازماندهی شده بود. برخی از آثار علمی وی عبارتند از: "در آمدی بر ما بعد الطبیعه"، "مبادی فلسفه"، "مدارج معرفت" و "دین و فرهنگ".

اتین ژیلسون (Etienne Gilson) متولد سال 1884 در فرانسه، و در گذشته در سال 1978 میلادی. وی نیز از نظریه پردازان مکتب "تومائی جدید" است. او کمال فلسفه مابعد الطبیعه را اثبات وجود خدا می داند و وجود حق را به عنوان هستی محض و خالص معرفی می کند. کتابهای معروف وی عبارتند از: "وحدت تجربه فلسفی"، "خدا و فلسفه" و "روح فلسفه تومائی".

ویتگنشتاین (Ludwig Wittgenstein) متولد سال 1889 در
اطریش ، و متوفای سال 1951 میلادی. وی نیز از
پیشگامان منطق ریاضی و فلسفه تحلیلی است. کتاب
او تحت عنوان "رساله منطقی-فلسفی" منتشر گردیده
است.

هایدگر (Martin Heidegger) متولد سال 1889 در آلمان ،
و متوفای سال 1976 میلادی. مهمترین کتابهای او
عبارتند از: "وجود و زمان" و "تعلیقات بر فلسفه". وی
در زمینه وجود شناسی ، پژوهش های گسترده ای
بعمل آورده است.

گابریل مارسِل (Gabriel Marcel) متولد سال 1889 در
فرانسه ، و متوفای سال 1973 میلادی. وی یکی از
فلاسفه مکتب "اگزیستانسیالیسم" قلمداد می
شود. چنانکه قبلا بیان شد ، این مکتب که بر اصالت
حیات و وجود فردی تاکید می کند توسط "کی یر کگارد"

بینانگذاری شد و پس از وی به دو شکل موافق مذهب و مخالف مذهب در اروپا رواج یافت. "گابریل مارسل" بعنوان نماینده "اگزیستانسیالیسم موافق مذهب" محسوب می شود ، و "سارتر" ، بعنوان مروج "اگزیستانسیالیسم مخالف مذهب" به شمار می رود.

کارل پوپر (Karl Popper) متولد سال 1902 در اطریش ، و متوفای سال 1994 میلادی. وی در زمینه فلسفه سیاسی ، دارای نظریه پردازیهای مفصلی است و به خاطر اهتمام او به علوم تجربی بیش از مسائل آکادمیک فلسفی ، او را "خرد گرایی سنجشگر" (Kritischer Rationalismus) دانسته اند. او همچنین ، یکی از منتقدان جدی مکاتب فلسفی تاریخگرا به شمار می آورند. برخی از کتابهای معروف وی عبارتند از : "منطق پژوهش" ، "فقر تاریخگرایی" ، "جامعه باز و دشمنان آن" ، "حدس ها و ابطال ها" ، "شناخت عینی" و "فلسفه و فیزیک".

ژان پل سارتر (Jean-Paul Sartre) متولد سال 1905 در فرانسه ، و متوفای سال 1980 میلادی. وی نیز ، از فلاسفه مکتب "اگزیستانسیالیسم" است. برخی از کتابهای "سارتر" عبارتند از : "تخیل" ، "نقادی عقل دیالکتیک" ، "کلمات" ، "هستی و نیستی" ، "نظریه احساسات" و "راه های آزادی".

میشل فوکو (Michael Foucault) متولد سال 1926 در فرانسه ، و درگذشته در سال 1984 میلادی. وی در زمینه روابط اجتماعی و قدرت ، پژوهش هایی انجام داده است. برخی از آثار او عبارتند از : "دیرینه شناسی دانش" و "دیوانگی و تمدن".

سیمون دوبوار (Simone de Beauvoir) متولد سال 1908 در فرانسه ، و درگذشته در سال 1986 میلادی. این بانوی فیلسوف نیز ، از جمله مروجان مکتب

"اگزیستانسیالیسم" در کنار "ژان پل سارتر" می باشد. وی علاوه بر آشنایی با فلسفه ، به عنوان یک رمان نویس و فعال سیاسی با گرایش "فمینیسم" شهرت یافته و کتاب معروف او در این زمینه "جنس دوم" نام دارد.

ماکس وبر (Max Weber) ، جامعه شناس آلمانی ، متولد سال 1864 ، و متوفای سال 1920 میلادی نیز ، در این دوره می زیسته و اندیشه های او در شکل دادن به مکاتب جدید فکری در اروپا ، مؤثر بوده است. برخی از کتابهای او عبارتند از : "آموزش علم" و "اخلاق پروتستانی و روح کاپیتالیسم".

مکاتب مهم فکری و فلسفی در اسلام

(قسمت اول)

پس از آشنایی با تاریخچه و سیر تحولات فلسفه در جهان ، شایسته است مهمترین مکاتب فلسفی متفکران مسلمان را که تاریخ ساز بوده اند ، به شرح ذیل ، از نظر شما بگذرانیم :

- فلسفه مشائی و مکتب ابن سینا.
- فلسفه اشراقی و مکتب سهروردی.
- مکتب عرفانی ابن عربی
- حکمت متعالیه و مکتب صدر المتألهین.

گرچه مکتب ابن عربی به عنوان یک منظومه عرفان نظری شمرده می شود و مکتبی فلسفی به معنای اصطلاحی قلمداد نمی گردد ، ولی از آنجا که حکمت

متعالیه و مکتب صدر المتألهین ، بر پایه منابعی
بنیانگذاری شده که یکی از آنها مکتب عرفان اسلامی
است و ابن عربی مفسر آن می باشد ، بنا بر این ،
آشنایی با مکتب ابن عربی برای درک عمیق تر حکمت
معالیه ، ضروری است.

فلسفه مشائی و مکتب ابن سینا

مکتب فلسفه مشائی توسط "ارسطو" ، متولد سال
384 قبل از میلاد و متوفای سال 322 قبل از میلاد ،
بنیانگذاری شده است.

اصطلاح "مشائی" معادل واژه Peripatein در زبان یونانی
است که به معنای "گردش" و "راه رفتن" می باشد. از
آنجا که ارسطو به هنگام قدم زدن و راه رفتن به تدریس
می پرداخته است ، فلسفه او را "مشائی" نامیده اند.

این مکتب فلسفی پس از انتقال به جهان اسلام ، توسط متفکران و فیلسوفان بزرگ مسلمان مانند "ابن رشد" ، "الکندی" ، "فارابی" و "ابن سینا" پرورش یافت و تفسیر شد.

کار بزرگ ابن سینا این بود که علاوه بر شرح و تفسیر مکتب ارسطو ، یک نظام مستقل فلسفی را خود بنیانگذاری کرد ، نظامی که نسبت به فلسفه مشائی ارسطویی متفاوت است و امتیازاتی را نیز در بر دارد. انشاء الله در این درس می کوشیم تا نظام فکری این اندیشمند بزرگ را به طور فشرده تبیین کنیم.

شخصیت ابن سینا

ابوعلی حسین ابن عبدالله ابن سینا ، متولد سال 370 و متوفای سال 428 هجری ، در "افشنه" در نزدیکی شهر بخارا به دنیا آمد. وی از زمان کودکی دارای

استعدادی درخشان و خارق العاده بود و به سرعت ، دانش های زمان (شامل ادبیات ، ریاضیات ، منطق ، طبیعیات ، طب ، الهیات ، علم اخلاق و سیاست) را آموخت و در سنّ هیجده سالگی به عنوان دانشمندی که همه علوم عصر خود را می داند ، مشهور گردید. او پیرو آئین اسلام و مذهب تشیع بوده است. مورخان فلسفه ، تعداد 242 کتاب ابن سینا را به نام وی احصاء کرده اند. معروف ترین کتب او عبارتند از "الشفاء" ، "الإشارات و التنبیها" ، "القانون" و "فلسفه مشرقیة".

تأثیر جهانی فلسفه ابن سینا

نبوغ فکری و تلاش بی وقفه این دانشمند بزرگ مسلمان ، فلسفه او را به صورت مکتبی تاریخ ساز در آورد و به سرعت در شرق و غرب جهان آن روز ، نقش آفرینی کرد. علاوه بر انتشار اندیشه های ابن سینا در

جهان شرق ، آثار علمی او در قرن ششم هجری ، مطابق با قرن دوازدهم میلادی در برخی از کشورهای اروپایی مانند اسپانیا به زبان لاتین ترجمه شد. نفوذ فکری وی در جهان غرب ، از زمان "توماس آکویناس" و استاد وی "آلبرت کبیر" کاملاً مشهود بوده است. این متفکر مسیحی اروپا ، بارها نام ابن سینا را در کتاب خود تحت عنوان De Ente et Essentia آورده و به شرح دیدگاه ها و یا نقد او پرداخته است.

پرفسور "اتین ژیلسون" (گیلسون) ، در نوشتار خویش تحت عنوان "منابع یونانی و عربی فلسفه اگوستین - ابن سینا" ، پیرامون نفوذ افکار ابن فیلسوف گرانقدر در مغرب زمین ، به تفصیل سخن گفته است.

ویژگی های مکتب ابن سینا

بررسی همه ابعاد فکری و اندیشه های ابن سینا ، تنها با تدوین رساله های مفصل در زمینه های فلسفی ،

روانشناسی ، علوم طبیعی ، ریاضیات ، پزشکی و دیگر علوم انسانی امکان پذیر است. در این نوشتار مختصر ، تنها به بیان ویژگی های مهم مکتب فلسفی ابن سینا در خصوص "وجود شناسی" ، "نفس شناسی" و "معرفت شناسی" می پردازیم:

وجود شناسی

بر مبنای نظام فکری و فلسفی ابن حکیم مسلمان ، آفرینش عالم ، بر اساس فیاض بودن و تجلی (Emanation) حق است. از واجب الوجود که قائم بالذات است ، یک حقیقت متعالی به نام عقل اول صادر می شود. زیرا : "الواحد لایصدر عنه إلا الواحد". (از وجود واحد و مطلقا بسیط ، تنها یک وجود صادر می گردد). عقل اول ، ممکن الوجودی است که از واجب الوجود بالذات ، فعلیت یافته و به عبارت دیگر ، واجب بالغیر شده است.

از عقل اول ، حقائق دیگر یعنی "عقل دوم" به لحاظ توجه به مبدء خود ، و "نفس محرکه آسمان اول" به لحاظ توجه به جنبه عالی خود که عبارت است از فعلیت، و "فلک الافلاک" به لحاظ توجه به جنبه دانی خود که عبارت است از امکان ، پدید آمده اند. این جریان صدور ، از عقلی به عقل دیگر تا تحقق سلسله عقول دهگانه و نفوس سماوی نه گانه ادامه می یابد.

بر اساس این نظریه ، تحول عالم وجود و حرکات افلاک ، ناشی از اشتیاق این موجودات در راستای طلب عقلی است که مصدر فیض و موجب انبعاث آنان بوده است.

دهمین عقل که "عقل مفارق" و "عقل فعال" نامیده می شود ، مصدر افاضه نفوس بشری و تجلی بخش

افکار و صور علمی بر نفوسی است که قابلیت توجه به آن را احراز کرده اند.

نفس شناسی

ابن سینا ، تجرّد نفس انسان را از طریق تبیین خود آگاهی مستقیم و اثبات تجرّد عقل و ادراک ، به اثبات می رساند. برهان ابن سینا در زمینه اثبات نفس از طریق آگاهی به خود بدون به کار بردن حواس ، شبیه نظریه "رنه دکارت" (متولد سال 1596 و متوفای سال 1650 میلادی) است که "من می اندیشم" را زیربنای "من هستم" قرار داده است. شیوه استدلالی یاد شده در حقیقت از "افلوپین" (متولّد سال 205 میلادی) تاثیر پذیرفته است که به تباین نفس و بدن معتقد بوده است.

تفاوت میان دیدگاه ابن سینا و نظریه دکارت در این است که : جمله های "من می اندیشم" و "من هستم" در نظریه دکارت ، دارای یک معنا هستند. بنا بر این ، "آگاهی به نفس" و "وجود نفس" منطقا از یکدیگر جدا نیستند.

یکی دیگر از ویژگی های دیدگاه ابن سینا در این زمینه ، اهتمام وی به مسأله تاثیر نفس بر بدن می باشد. او توضیح می دهد که یک بیمار می تواند از راه قدرت اراده، بیماری جسمانی خود را درمان کند ، همانگونه که بر اثر توهم و تلقین بیماری ، می تواند بیمار شود. اگر نفس انسان به نحو مطلوبی نیرومند و توانا گردد ، می تواند سلامتی یا بیماری را ، حتی در بدن شخص دیگری بدون استفاده از ابزار مادی ، به وجود آورد. زیرا نفس آدمی ، از آن مبادی عالیه و شریفه ای نشأت گرفته است که صور مقومه را به ماده عطا می کنند.

معرفت شناسی

از دیدگاه ابن سینا ، ادراک حسّی ، نیازمند حضور ماده است و صور مجردة در کلیّت خویش ، در قوّه عاقله ادراک می شوند. اما ادراک از طریق تخیّل ، گرچه نیازمند حضور ماده عینی نیست ، ولی بدون تعلقات مادی تحقق نمی یابد.

ابن سینا بر آن بود که همانگونه که ادراک خارجی توسط حواس پنجگانه ظاهری انجام می گردد ، ادراک باطنی نیز از طریق قوای باطنی پنجگانه به شرح ذیل ، تحقق می یابد:

- **حس مشترک** ، که جایگاه همه حواس ظاهری است.
- **قوه خیال** یا قوه مصوّره ، که صور ادراک شده را نگهداری می کند.

- **قوه متخیله** ، که در قیاس با نفس انسان ، به عنوان قوه مفکره شناخته می شود. کار این قوه ، ترکیب صور ادراک شده با یکدیگر و یا تفصیل آنها از همدیگر است.
- **قوه وهم** ، که مفاهیم غیر محسوس را در اعیان مادی ، مانند نفع ، ضرر، اشتیاق و نفرت ، ادراک می نماید.
- **قوه حافظه** ، که معانی را حفظ می کند.

ابن سینا معتقد است که عقل بالقوه آدمی ، در پرتو هدایت "عقل فعّال" که قبلا شرح دادیم ، پرورش و تکامل می یابد. عقل فعال ، معرفت را پس از آمادگی عقل انسانی ، به او افاضه می کند. وی عقل انسان را نیز ، جوهری مجرد و مستقل می داند که همواره باقی خواهد ماند.

از دیدگاه مکتب مشائی ارسطویی ، امر کلی ، از جزئیات حاصل شده با ادراکات حسّی ، تجرید می شود. اما ابن سینا معتقد است که کلی ، مستقیماً از عقل فعال ، به نفس انسان افاضه می شود. زیرا کلی ، در صور حسّیه جزئیّه قرار ندارد.

نفس انسان از دیدگاه ابن سینا ، مانند آئینه ای است که صور معقوله از سوی عقل فعال ، در آن آئینه به صورت متوالی منعکس می گردد.

مکاتب مهم فلسفی

(قسمت دوم)

فلسفه اشراق و مکتب سهروردی

کلمه "اشراق" به معنای نور افشانی است و "حکمت اشراق"، مکتبی فلسفی است که در کنار اهتمام به استدلال عقلی، بر شیوه استنباط ذوقی که از طریق صفای باطن و کشف و شهود حاصل می شود، بیش از هر چیز دیگر تاکید می کند.

"افلاطون"، حکیم بزرگ یونانی که در سال 427 قبل از میلاد دیده به جهان گشود و در سال 347 قبل از میلاد، از دنیا رفت، شخصیتی است که مکتب فلسفی مذکور را سامان داد و اندیشه های پیشینیان خود مانند "هرمس" و "فیثاغورث" و غیره را تفسیر و تدوین نمود و

این مکتب ، پس از افلاطون ، توسط نو افلاطونیان مانند افلوپین و فروریوس و پیروان آنان پیگیری شد و توسط حکیمانی مانند ذوالنون مصری منتشر گردید.

از سخنان مفسران حکمت اشراق چنین استفاده می شود که شیوه فکری یادشده ، در افکار و اندیشه های حکمای ایران باستان ، مانند کیومرث ، فریدون ، کیخسرو ، جاماسب ، جمشید و بزرگمهر وجود داشته و بعدا از طریق عارفانی مانند ابویزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی دنبال شده است.

شهاب الدین سهروردی ، این دو جریان پویای فکری را که از اندیشمندان یونان قدیم و ایران باستان سرچشمه می گرفت ، به هم پیوند داد و یک نظام فلسفی با ویژگی هایی خاص ، بنیان گذاری کرد.

شخصیت سهروردی

شهاب الدین یحیی سهروردی ، معروف به "شیخ الاشراق" در سال 549 هجری در "سهرورد" که در حوالی زنجان کنونی قرار داشت متولد شد. او در

عنفوان جوانی در شهر مراغه به تحصیل پرداخت و سپس برای آموزش دوره عالی حکمت به شهر اصفهان سفر کرد و در محضر ظهیر الدین قاری ، به تحصیل فلسفه همت گماشت و مکتب فلسفی ابن سینا را فرا گرفت. آنگاه به منظور آشنایی با افکار و اندیشه های عارفان و صوفیان زمان خود ، به مسافرتی طولانی در سرزمین ایران و آناتولی و شام ، مبادرت ورزید.

سهروردی ، بنا به دعوت "ملک ظاهر" فرزند "صلاح الدین ایوبی" ، به دربار وی در شهر "حلب" در سوریه شتافت و مورد عنایت وی قرار گرفت. پس از مدتی ، برخی از اندیشه های این حکیم جوان ، بر مفتیان آن سامان گران آمد. آنان از ملک ظاهر خواستند تا سهروردی را به قتل برساند ، ولی با مخالفت وی روبرو شدند. بنا بر این ، با ارسال نامه ای به صلاح الدین ایوبی ، شکایت خود را با وی در میان گذاشتند. صلاح الدین نیز به فرزند خود دستور دارد تا خواسته مفتیان منطقه را جامه عمل بپوشد و یا اینکه خود برکنار شود.

بدینسان ، ملک ظاهر ، سهروردی را به زندان افکند و این دانشمند پرشور ، در سال 587 هجری در سن حدود 38 سالگی در زندان به قتل رسید.

مکتب فکری سهروردی ، علیرغم زندگی کوتاه وی ، تاثیر شگرفی در محافل فلسفی و مراکز علمی بزرگ در منطقه بر جای گذاشت. تاریخ نگاران در حدود پنجاه کتاب و رساله از وی به ثبت رسانده اند. برخی از کتب مشهور سهروردی عبارتند از : حکمة الاشراق ، تلویحات، مطارحات ، هیاکل النور ، مقامات ، اعتقاد الحکماء ، اللمحات ، پرتو نامه ، بستان القلوب ، عقل سرخ ، آواز پر جبرئیل ، الغربة الغربية ، صفر سیمرغ ، لغت موران و یزدان شناخت.

ویژگی های مکتب سهروردی

در این نوشتار مختصر ، برخی از ویژگی های بارز مکتب اشراقی این حکیم مسلمان را در زمینه های وجود

شناسی ، طبیعت شناسی و نفس شناسی، از نظر
شما می گذرانیم :

وجود شناسی

از دیدگاه مکتب سهروردی ، در رأس سلسله وجود ،
"نور الأنوار" قرار دارد که غنیّ بالذات و قیوم مطلق
است و هر وجود و ظهور و حضوری ، از وی سرچشمه
می گیرد. نخستین فائض از نور الانوار ، نور قاهر اول
است ، که حقیقتی بسیط است و نور أقرب و نور عظیم
و در اصطلاح حکیمان ایران باستان، به نام "بهمن"
نامیده می شود. نور قاهر اول ، جلال و شکوه نورالانوار
را مباشرتا مشاهده می کند ، و نور الانوار نیز ،
مستقیما بر وی اشراق شعاع می نماید. به لحاظ این
نسبت فیما بین و مشاهده و اشراق ، نور قاهر دوم ،
تحقق می یابد. از تکرار نسب مذکور ، دیگر انوار قاهر در
طول یکدیگر به وجود می آیند ، به نحوی که بین آنها

علّیت وجود دارد و هر نور قاهر عالی ، علّت اشراق بر نور قاهر سافل است. این سلسله مراتب طولی ، در حقیقت نظام فرشتگان مقرب است که امّهات و اصول عالم هستند.

سلسله مراتب طولی این انوار قاهر ، دو قطب مثبت و منفی در وجود ایجاد می کنند.

قطب مثبت آن ، شامل اموری مانند استیلاء ، استغناء ، شهود و استقلال است که سلسله مراتب جدیدی از انوار یا فرشتگان را به وجود می آورد که در عرض یکدیگر هستند و هیچیک از آنان علّت وجود دیگری محسوب نمی شود. این سلسله مراتب، طبقات عرضی نامیده می شود.

فرشتگان مذکور در نظام فلسفی سهروردی ، مانند فرشته نوع انسان که "روح القدس" یا "جبرئیل" نامیده می شود ، مدبران امور جهان و فرمانروایان عالم هستند

و به عنوان "اقانیم نور" در جایگاه "ارباب انواع" و "مُثل افلاطونی" معرفی می گردند و به نام های فرشتگان در حکمت ایران باستان مانند "خرداد" ، "شهریور" ، "امرداد" ، "اسفندار مذ" و "اردیبهشت" خوانده می شوند.

اما قطب منفی در سلسله مراتب طولی انوار قاهر ، شامل نیاز ، محبت ، اتکاء و جذب نور ، فلک ثوابت را به وجود می آورد که شامل کواکب مشخص و ستارگان ثابتی هستند که دارای فیاضانات و انتعاشات معینی می باشد. تعدد کرات فلک ثوابت که از نور الانوار نشأت گرفته اند ، به همان نسبتی است که بتواند قسمت "لاوجود" را که در کمون آنها مخفی شده است ، به ماده لطیف آسمانی تبدیل نماید.

از سویی دیگر ، سلسله مراتب انوار عرضی یا انواع نوریه ، طبقه دیگری از انوار و ملائکه را به وجود

می آورد، که ارباب انواع به واسطه آن نورها، بر انواع زیرمجموعه خود فرمانروایی می کنند. این سلسله از انوار جدید و میانجی، نفوس فلکی و انسانی هستند که "انوار المدبریّه" و در اصطلاح حکمت ایران باستان، "انوار اسپهبد" نامیده می شود. انوار اسپهبد، محرک افلاک آسمانی و مراکز نفوس انسانی هستند.

سهروردی بر آن است که مجموع عالم، متشکل از هیجده هزار دنیای نور و ظلمت است. وی در کتاب *بستان القلوب*، به تشریح عوالم مذکور می پردازد.

طبیعیّت شناسی

سهروردی بر خلاف مشائیان، جسم را متشکل از صورت و ماده نمی داند، بلکه تقسیمات اجسام را بر مبنای درجات نور پذیری آنها بیان می کند. بر اساس این دیدگاه، اجسام طبیعی بر دو قسم، یعنی: ساده و

مرکب ، تقسیم می شوند . اجسام ساده نیز ، به سه دسته به شرح ذیل تقسیم می شوند:

- اجسام حاز : آنها که مانع نفوذ نور هستند.
- اجسام لطیف : آنها که قابل نفوذ نور هستند.
- اجسام مقتصد : آنها که قابل نفوذ نور بر اساس درجات مختلف هستند.

عنصر خاک ، به مقوله اول ، و عنصر آب به مقوله دوم ، و عنصر هوا به مقوله سوم تعلق دارد. درجات اجسام مرکب نیز ، به عنصر غالب در آن بستگی دارد.

سهروردی ، سلسله مراتب نور را علّت وقوع تحولات جهان می داند. آسمانها، تحت امر نفوس قرار دارند ، و نفوس ، تحت سلطه عقول هستند ، و عقول ، زیر فرمان عقل کلّی قرار دارند ، و عقل کلّی نیز ، تحت امر و سلطه نور الانوار می باشد.

با تصفیه در ترکیب عناصر ، گیاهان و حیوانات به وجود می آیند. قوای آنها ، عوامل نور هستند. این قوای نورانی ، در حیوانات بیشتر از گیاهان ، و در وجود انسان، بیش از موجودات دیگر است.

نفس شناسی

از دیدگاه مکتب سهروردی ، جسم انسان ، طلسمی از انوار اسپهبدی است که حاکم بر همه انسانها است. انسان ، علاوه بر قوای گیاهی و حیوانی ، دارای حواس باطنی به شرح ذیل می باشد :

- **حسّ مشترک** ، که مرکز اطلاعات حواس پنجگانه باصره ، سامعه ، ذائقه، شامّه و لامسه می باشد.
- **خیال** ، که مخزن دستاوردهای حس مشترک است.
- **وهم** ، که حاکم بر امور محسوسه است که خارج از حیطه حواس خارجی می باشند.

- **متخیله** ، که ترکیب کننده و تفصیل کننده صور مدرکه است.
- **حافظه** ، که خزانة وهم است.

نفس انسان که از عالم روحانی است ، از رهگذر این قوای باطنی ، به بدن تعلق می گیرد و پس از فروپاشی موازنه عناصر جسمانی بدن ، به وطن اصلی خود ، باز می گردد. بالا ترین درجه ای که نفس باید برای رسیدن به آن تلاش کند ، "نفس قدسی" است که صور کلیات را مباشرتاً دریافت می کند.

نفوس اولیاء بزرگ الهی که در این مرحله هستند ، می توانند بر عالم عناصر تاثیر گذار باشند و فرمانروایی کنند.

مفسران مکتب سهروردی

پس از درگذشت این حکیم مسلمان ، افکار و اندیشه های او در ایران و کشورهای همجوار آن منتشر گردید و متفکرانی دیگر به شرح و تفسیر سخنان او همت

گماشتند. مهمترین مفسران کتابهای سهروردی عبارتند از : "شمس الدین شهرزوری" و "قطب الدین شیرازی" در قرن هفتم هجری ، و "ودود تبریزی" در قرن دهم هجری. همچنین ملا صدرا شیرازی در قرن یازدهم هجری ، تفسیری بر کتاب "حکمة الاشراق" سهروردی نگاشته است. دیگر مفسران مکتب مذکور عبارتند از : ابن کمونه ، جلال الدین دوانی ، علامه حلّی و عبد الرزاق لاهیجی.

مکاتب مهم فکری و فلسفی در اسلام

(قسمت سوم)

مکتب عرفانی ابن عربی

عرفان در لغت ، به معنای شناخت است و در اصطلاح ، به معرفت شهودی خداوند ، که از طریق تهذیب نفس و صفای باطن حاصل می گردد ، اطلاق می شود. عرفان را دارای دو بعد نظری و عملی دانسته اند. عرفان نظری، عبارت است از منظومه ای از دریافت های باطنی از طریق کشف و شهود ، که توسط افراد واجد شرایط ارائه می گردد. عرفان عملی ، شامل به کار بستن دستورالعمل های لازم در راستای مبارزه با نفس، و رسیدن به مقامات معنوی می شود که توسط استاد طریقت ، بیان می گردد.

ابن عربی ، شخصیتی است که به دلیل آگاهی از مشارب عرفانی و مکاتب فلسفی و معارف اسلامی ، توانست یک نظام عرفان نظری را طراحی و به عالم اسلام ارائه نماید و در این زمینه ، لقب "شیخ اکبر" را به خود اختصاص دهد.

شخصیت ابن عربی

محمی الدین ابن عربی ، متولد سال 560 هجری در شهر "مرسیه" (Murcia) ، واقع در جنوب شرق اسپانیا ، و متوفای سال 638 هجری در شهر دمشق ، به مدت سی سال در شهر "اشبیلیّه" (Seville) که از مراکز علمی مهم آن دوران در اندلس به شمار می رفت ، به آموختن علوم پرداخت. در این دوران ، از دروس اساتیدی چون "ابن زرقون" و "عبدالحق اشبیلی" و راهنمایی مرشدانی مانند "یوسف ابن خلف قمی" بهره مند گردید. آنگاه به سیر و سفر در سایر مناطق اسپانیا

و شمال آفریقا پرداخت. وی همچنین در شهر "قرطبه" با فیلسوف معروف زمان خود "ابن رشد" ، دیدار و آشنایی داشته است. سپس او به منظور اداء فریضه حج ، به سوی شهر مقدس مکه حرکت کرد و برای مدتی در آن شهر اقامت داشت. وی همچنین به کشورهای مصر و عراق مسافرت کرد و سر انجام با دیدار از مناطق آسیای صغیر و شهر حلب ، در شهر دمشق، رحل اقامت افکند و تا آخر عمر ، در آنجا باقی ماند.

از ابن عربی ، کتابها و رساله های بسیاری به جا مانده است. تذکره نویسان ، بیش از دویست کتاب و رساله را به وی نسبت داده اند. مهمترین نوشتارهای او عبارتند از : "فتوحات مکّیه" و "فصوص الحکم" . دیگر کتابها و رساله های معروف وی عبارتند از : عنقاء مغرب ، تنزّل الأملاک فی حرکات الأفلاک ، الرسالة القدسیه، کتاب

العقائد ، ترجمان الأشواق ، مشاهد الاسرار القدسيه ،
العقد المنظوم ، رسالة الخلوة و غير آن.

اندیشه های عرفانی و عقائد ابن عربی

افکار عمیق این عارف نامدار ، دریایی از معارف را در بر
می گیرد و طبیعی است که بیان همه آنها در این
نوشتار مختصر نمی گنجد. در اینجا تلاش خواهیم کرد تا
چکیده ای از مهمترین ابعاد فکری و ابیات عرفانی ابن
عربی در زمینه "وحدت وجود" ، "حقیقت الوهیت" ،
"انسان کامل" و "معادشناسی" را از نظر شما
بگذرانیم.

وحدت وجود

یاد آور می شود که تفاسیر گوناگونی از اندیشمندان
مکاتب فکری مختلف ، برای اصطلاح "وحدت وجود" بیان

شده است. افراطی ترین نوع از این تعاریف ، از طبیعت گرایان و ملحدانی نقل شده است که وحدت وجود را به معنای "همه خدایی" دانسته و عالم را مساوی با خدا و خدا را مساوی با جهان قلمداد نموده اند. برخی دیگر ، جهان را به منزله بدن ، و خدا را به منزله روح آن معرفی کرده اند. بعضی دیگر به این سخن بسنده کرده اند که : جهان ، فعل خداوند است ، و فعل خدا از او جدا نمی باشد ، همانگونه که شعاع خورشید، جدای از آن نیست. اما گروهی دیگر ، عالم را به عنوان مظهر و تجلّی اسماء و صفات پروردگار دانسته اند. اینک به بیان دیدگاه ابن عربی در زمینه وحدت وجود می پردازیم :

بر مبنای نظریه ابن عربی ، عالم خارجی ، جز ظلّ وجودی حق تعالی ، نیست. همه چیز در حقیقت حق ، مستغرق و مستهلک می گردد. ابن عربی دیدگاه خود را در این عبارت خلاصه می کند : "سبحان من خلق الأشياء و هو عینها". (یعنی : منزه است آنکه اشیاء را

آفرید ، در حالی که او عین آنها است). وی همچنین ،
نظریه مذکور را در بیت ذیل به نظم در آورده است:

یا خالق الأشياء في نفسه
أنت لما تخلقه جامع

یعنی: ای آفریننده اشیاء در خود ، تو در بر گیرنده آنچه
می آفرینی هستی.

حقیقت ، امری واحد و در عین این وحدت ذاتی ، به
لحاظ دو حیثیت مختلف و احراز دو صفت تفصیلی "حق"
و "خلق" ، نوعی دوگانگی در آن وجود دارد. وجود مطلق
در ذات خود ، حقیقتی بسیط و منزّه از اضافات و نسب
زمانی و مکانی است. آنچه ما به عنوان عالم متکثر و
ماسوی الله می شناسیم ، مظهر و تجلیگاه اسماء و
صفات الهی می باشد.

ابن عربی برای تبیین دیدگاه خود در این زمینه ، از کنایات و اشارات و مثالها و استعاره ها بهره می گیرد و می گوید : تجلّی وحدت در کثرت مانند تجلّی شیء واحد در آئینه های متعدد است که هر آئینه ای بنا به قابلیت و اقتضای طبیعت خود ، صورت آن امر را منعکس می سازد ؛ یا مانند دریایی خروشان است که امواج آن به صورت متناوب و پیوسته ، بر سطح آن پدیدار می شوند و دوباره محو می گردند.

آن حقیقت واحد ، وجود حقیقی است و عالم شهادت ، شبیح آن است که فاقد استقلال وجودی است. از منظر حقیقت هستی ، تنها یک واقعیت و یک جریان انکشاف ذات وحدانی وجود دارد. اما از دیدگاه معرفتی ، دوگانگی که به آن اشاره شد ملاحظه می شود. ابن عربی معتقد است که : مظاهر عالم شهادت ، قبل از وجودشان ، در صقع ربوبی ، ثابت بوده اند. او این حقائق معقول را "اعیان ثابتة" می نامد.

حقیقت الوهیت

از دیدگاه ابن عربی ، حقتعالی در ذات خود ، وجود مطلق ، بسیط و غیر تفصیلی است و در ورای شناخت و توصیف انسان قرار دارد. اما خداوند ، در علم ربوبیش ، متعلق ایمام ، عشق و پرستش می باشد. بنا بر این ، همه پرستش کنندگانی که در جستجوی او هستند ، در حقیقت، او را می پرستند.

او می گوید:

عَقَدَ الْخَلَائِقُ فِي الْإِلَهِ عَقَائِدًا

و أَنَا اعْتَقَدْتُ جَمِيعَ مَا عَقَدُوهُ

یعنی: مردمان در باره خدا ، عقائدی را اتخاذ کرده اند ؛ ولی من ، به همه آنچه آنان اعتقاد دارند ، عقیده مند هستم.

معبود واقعی عارف ، "الله" است که دارای همه اسماء و صفات کمالیه می باشد و در ورای معبودهای دیگر قرار دارد که اشکال و صور یک معبود حقیقی متعالی هستند. ابن عربی در این زمینه چنین می سراید:

لقد صار قلبی قابلاً كلّ صورة
فمرعى لغزلان و دیر لرهبان
و بیت لاوثان و كعبة طائف
و ألواح توراة و مصحف قرآن
أدين بدين الحبّ أنّى توجّهت
ركائبه فالحبّ دينى و ایمانى

یعنی: دل من هر صورتی را پذیرا است ؛ چراگاه آهوان و دیر راهبان است؛ خانه ای برای بت ها و کعبه طائف است؛ صفحات تورات و کتاب قرآن است. من به آئین محبّت به هر جا که راهوارش روی آورد ایمان دارم. پس عشق و محبّت، دین و ایمان من است.

مطمئنا ، ابن عربی نمی خواهد بگوید که بت ها و اشخاصی که مورد پرستش قرار می گیرند ، خداوند آفریننده گیتی هستند و عبادت آنان جایز است ، بلکه می خواهد به این نکته اشاره کند که همه راه های عبودیت ، سر انجام به آن معبود حقیقی که در ضمیر عارف بالله تجلی می کند ، ختم می شود. زیرا او در وراى همه آن اشکال و صور قرار دارد و عشق اوست که همه پرستش گران را به مسیر عبودیت کشانده است.

بر این اساس ، عبادت حقیقی ، عشق ورزیدن به معبود در بالاترین سطح است. معبود واقعی و معشوق حقیقی در قلب انسان جای دارد و چنانکه در قرآن مجید آمده است : "از رگ گردن به انسان نزدیک تر است". در حدیثی قدسی نیز چنین می خوانیم که خداوند فرموده است:

"لايسعنى أرضي و لا سمائي و يسعني قلب عبدي
المؤمن".

یعنی: زمین و آسمان من نمی توانند مرا در بر گیرند ؛
ولی قلب بنده مؤمن من ، گنجایش مرا دارد.

انسان کامل

گرچه خداوند در همه مظاهر وجود تجلی کرده است ،
ولی به نحو تمام و کمال، در وجود انسان کامل ،
متجلی است. بنا بر این ، انسان ، کاملترین مظهر الهی
است و مظهر جامع انسان کامل ، رسول اعظم است
که حقیقت محمدیه نام دارد. تجلی اسماء و صفات حق
در عالم به صورت متکثر و به نحو تفریق و تفصیل است ،
ولی تجلی این اسماء و صفات در انسان ، به نحو جمع
و اجمال است. بدین جهت ، انسان را "عالم صغیر" و
"هستی جامع" و یا "نسخه وجود" و "مختصر شریف"

نامیده اند ، که در بر گیرنده همه حقائق و مراتب وجود است.

ابن عربی معتقد است که "خداوند سبحان ، کل عالم را که شبیحی مستوی و بدون روح بود آفرید. عالم مانند آئینه ای بدون جلا بود... و آدم ، عین جلای آن آئینه و روح آن صورت بود" (فصوص الحکم). وی در این زمینه، چنین می سراید:

روح الوجود الكبير هذا الوجود الصغير
لولا ما قال إني أنا الكبير القدير

جان آن وجود کبیر [یعنی عالم] ، همین وجود صغیر [یعنی انسان] است. اگر آن نبود ، هرگز او نمی گفت :
من آن کبیر توانا هستم.

ابن عربی ، این مضامین بلند را در کتب خود ، بویژه در کتاب "فصوص الحکم" و "فتوحات مکّیه" شرح داده است. او هر یک از فصول بیست و هفت گانه کتاب فصوص الحکم را به یکی از انبیاء ، به عنوان مظهر اسمی از اسماء الله ، اختصاص داده و به تفصیل پیرامون آنها بحث کرده است.

معاد شناسی

از دیدگاه ابن عربی ، بهشت و جهنّم ، عبارتند از حالات نفسانی انسان. بهشت ، عبارت است از تحقق وحدت ذاتی اشیاء ؛ و جهنّم عبارت است از تحقق "انانیت" فردی. وقتی حقیقت حق شناخته شود و خدای متعال بر انسانها به حقیقت تجلی کند ، هرکسی در هر درجه ای که باشد (چه در بهشت یا در جهنّم) به مقام قرب یا بعد خود نسبت به حق ، آگاه می گردد. آنانکه به مقام تحقق وحدت ذاتی با حق رسیده اند ، از ابرارند و

اهل بهشت. اما آنانکه از حقتعالی محجوب مانده اند ،
از اشقیاء هستند و اهل دوزخ.

در عین حال ، هردو طایفه در جایگاه خویش ، به تناسب
درجه معرفت خود ، از آن نعمت بهره مند می شوند.

وی در این زمینه ، چنین می سراید:

فلم یبق إلا صادق الوعد وحده
و ما لوعید الحق عین یعاین
فإن دخلوا دار الشقاء فانهم
على لذة فیها نعیم مباین
نعیم جنان الخلد فالأمر واحد
و بینهما عند التجلی تباین

جز آنکسی که به راستی وعده پاداش داده است باقی
نیست. وعده کیفر ، عین قابل معاینه ای ندارد. اگر در
جایگاه شقاوت وارد شوند ، لذتی که در آن نعمتی

است می یابند ، ولی مغایر با نعمت بهشت جاودان.
پس این امر ، در حقیقت یکی است ؛ گرچه میان آنها به
هنگام تجلّی ، مغایرت و تباین وجود دارد.

تأثیرات مکتب ابن عربی

مکتب عرفان نظری ابن عربی ، تأثیرات شگرفی بر
مکاتب فلسفی ، عرفانی ، تصوّف و ادبیات پس از وی
داشته و دارد. نقش اندیشه هایی که این عارف نامدار
بدان پرداخته است بر اشعار سراینندگان فارسی زبان نیز
در زمینه های توحید الهی ، وحدت وجود ، عشق کلی ،
منزلت انسان کامل و جمال حق ، به خوبی برای اهل
ذوق آشکار است. شاعرانی عارف مسلک مانند
شبستری ، جامی ، عراقی و امثال آنها ؛ و برخی
اندیشمندان شبه قاره نیز ، با بهره گیری از اندیشه
های مذکور ، به خلق آثار با ارزشی در ادبیات عرفانی،

دست یافته اند. در اینجا به نمونه هایی از اشعار
یادشده اشاره می کنیم:

عراقی در "لمعات" چنین می سراید :

گفتا به صورت ارچه ز اولاد آدمم
از روی مرتبت به همه حال برترم
چون بنگرم در آینه عکس جمال خویش
گردد همه جهان به حقیقت مصورم
ارواح قدس چیست؟ نمودار معنیم
اشباح انس چیست؟ نگهدار پیکرم
بحر محیط، رشحه ای از فیض فایضم
نور بسیط لمعه ای از نور ازهرم
روشن شود ز روشنی ذات من جهان
گر پرده صفات خود از هم فرو درم
آن دم کزو مسیح همی مرده زنده کرد
یک نغمه بود از نفس روح پرورم

اقبال لاهوری نیز در این زمینه چنین می گوید:

لاله این گلستان داغ تمنّایی نداشت

نرگس طنّاز او چشم تماشایی نداشت

خاک را موج نفس بود و ولی پیدا نبود

زندگانی کاروانی بود و کالایی نداشت

روزگار از های وهوی میکشان بیگانه ای

باده در میناش بود و باده پیمایی نداشت

برق سینا شیکوه سنج از بی زبانیهای شوق

هیچکس در وادی ایمن تقاضایی نداشت

عشق از فریاد ما هنگامه ها تعمیر کرد

ور نه این بزم خموشان هیچ غوغایی نداشت

معارف یاد شده ، در اشعار زیبای حافظ شیرازی نیز ،
متجلی گردیده . با ابیاتی از این عارف و سخن سرای
بزرگ ، این نوشتار را به پایان می بریم:

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد
عارف از خنده می در طمع خام افتاد

حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد
این همه نقش در آئینه اوهام افتاد

اینهمه عکس می و نقش مخالف که نمود
یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

مکاتب مهم فکری و فلسفی در اسلام

(قسمت چهارم)

حکمت متعالیه و مکتب صدر المتألهین

حکمت متعالیه ، مکتبی فکری است که میان فلسفه ، عرفان و وحی الهی ، هماهنگی و انسجام شایسته ای ایجاد کرده است. این مکتب ، توسط صدرالدین شیرازی، معروف به "صدر المتألهین" و "ملاً صدرا" ، بنیانگذاری شده است.

شخصیت صدر الدین شیرازی

صدر الدین محمد شیرازی ، در سال 979 هجری ، در شیراز متولد شد. پس از پایان تحصیلات مقدماتی در آن شهر ، به اصفهان که مرکز بزرگ علمی آن دوران بود

سفر کرد. او علوم نقلی مانند فقه ، حدیث ، تفسیر قرآن و امثال آن را در محضر بهاء الدین عاملی ، معروف به شیخ بهایی ، فرا گرفت. آنگاه به منظور تحصیل علوم عقلی ، در مجلس درس میر داماد ، شرکت جست.

صدر الدین ، پس از آموختن علوم زمان خود و دانش رسمی آن دوران ، به منظور تهذیب نفس و خود سازی، از مظاهر زندگی دنیوی کناره گیری کرد و به مدّت پانزده سال در روستای "کَهک" در نزدیکی شهر قم ، به ریاضت و تهذیب نفس ، همّت گماشت. وی پس از گذراندن این دوران عزلت ، بنا به دعوت حاکم شیراز ، به زادگاه خود بازگشت و به آموزش حکمت و تربیت شاگردان پرداخت.

صدر الدین ، برای تاسیس مکتب جدید فلسفی خویش، از منابع پنجگانه بدین شرح استفاده کرده است :
فلسفه مشائی ارسطویی ، مکتب ابن سینا ، اندیشه

های نو افلاطونیان ، دیدگاه های عرفانی ابن عربی ، و
تعالیم عالیہ اسلام.

وی فردی زاهد و پارسا بود و به عبادات و مناسک
شرعی اهتمام می ورزید. او هفت مرتبه با پای پیاده به
حج مشرف شد و در آخرین سفر خود در سال 1050
هجری ، در شهر بصره ، دار فانی را وداع گفت. او ،
علیرغم داشتن تقوی و پارسایی در طول زندگانی خود ،
بارها به خاطر افکار فلسفی نو و تأویل های عرفانیش ،
از سوی معارضان قشری ، مورد تهدید و آزار قرار گرفت.

از این دانشمند بزرگ جهان اسلام ، آثار علمی فراوانی
در رشته های علوم عقلی و نقلی و دانش عرفان ،
منتشر گردیده است. برخی از کتابهای معروف وی
عبارتند از : الاسفار الاربعه ، الشواهد الربوبیه ، الحكمة
العرشیه ، اکسیر العارفين ، المسائل القدسیه ،
الواردات القلبیه ، القواعد الملكوتیه ، المظاهر ، كسر

الاصنام الجاهلیه ، المعاد الجسمانی ، دیوان اشعار
فارسی ، مفاتیح الغیب ، شرح اصول الکافی ، اسرار
الآیات و غیر آن.

بزرگترین کتاب او ، الاسفار الاربعه است که چهار سفر
معنوی را در راستای سیر و سلوک انسانی ، تبیین و
تفسیر می کند.

ویژگی های مکتب حکمت متعالیه

حکمت متعالیه ، مکتب فلسفی منسجم و نوینی است
که با ویژگی ها و اندیشه های تازه ای ، پا به عرصه
وجود نهاد.

در این درس می کوشیم تا چکیده ای از اندیشه های
جدید این حکیم بزرگ را در زمینه های : وجود
شناسی ، حرکت جوهری ، معرفت شناسی ، نفس
شناسی و معاد شناسی ، از نظر شما بگذرانیم .

وجود شناسی

صدر المتألهین ، قائل به اصالت وجود و تشکیک آن است. او وجود را بسان نور، حقیقتی یگانه می داند که دارای مراتب و درجات مختلف در شدت و ضعف است. موجودات عالم ظهور نیز ، تعینات آن حقیقت واحد می باشند که ذهن انسان آن تعینات را انتزاع می کند و به صورت ماهیات اشیاء جلوه گر میسازد. بنا بر این ، ماهیات در حقیقت ، اعراض وجود هستند که توسط ذهن ، اعتبار می شوند.

گرچه حقیقت وجود ذاتا ، امر واحد و یگانه است ، اما به لحاظ اینکه وجود ، وحدت در کثرت و کثرت در وحدت است ، امکان تقسیم منطقی بر اساس مراتب آن وجود دارد. بر این مبنا ، صدر المتألهین ، وجود را به "ارتباطی" و "نفسی" تقسیم می کند. وجود ارتباطی ، محمول را به موضوع در قضیه ارتباط می دهد. وجود نفسی نیز ،

به سه قسم تقسیم می گردد : جوهر ، عرض و ذات
حق که نه جوهر است و نه عرض. از آنجا که علم به
کُنه وجود برای ما مقدور نیست ، بنا بر این ، علم ما
تنها به ماهیات است.

ماهیات نیز به دو قسم کلی و جزئی تقسیم می
شوند. ماهیات کلی نیز بر دو قسم هستند : قسم اول
آنست که از جزئیات انتزاع می شوند و تنها در ذهن
جای دارند. قسم دوم آنست که قبل از جزئیات ، وجود
مستقل داشته و دارد، این قسم از ماهیات ، همان مثل
افلاطونی هستند. صدر المتألهین ، اعیان ثابته را به
عنوان حقائق مستقل از عالم جزئیات ، قلمداد می کند
و واقعیت ارباب انواع یا صور معقول را که انواع خود را در
عالم طبیعت تحت فرمان دارند می پذیرد.

از دیدگاه وی ، موجودات عالم طبیعت ، بازتاب صور
معقولند که با اصل خود ، ذاتا یکی هستند و تفاوت آنها

فقط به لحاظ دورتر بودن جزئیات مذکور از مصدر وجود است.

صدر المتألّهین بر آن است که از ذات واحد و بسیط حق، یک موجود بسیط متجلّی گردیده که "عقل اول"، "فیض مقدّس" و "حقیقة الحقائق" نام دارد. او معتقد است که آفرینش، با نخستین تعین ذات الهی که "حقیقت محمدیه" نامیده است، آغاز گردیده و پس از این مرتبه، عقول مجرد قرار دارند. آخرین عقل مجرد، به عنوان "واهب الصّور" نامیده می شود که به فرمان الهی، تدبیر امور عالم و الهام حقائق به انبیاء و اولیاء را بر عهده دارد. پس از عقول مجرد، عالم برزخ که "عالم خیال منفصل" و "عالم صور معلّقه" نام دارد، هست؛ و پس از آن، عالم محسوسات قرار گرفته است.

حرکت جوهری

فیلسوفان مشائی، حرکت را در چهار مقوله بدین شرح محدود می دانستند: 1- حرکت در کمیت (مثل ازدیاد

حجم یا وزن یا اندازه یک جسم)، 2- حرکت در کیفیت (مانند تغییر رنگ یک جسم) ، 3- حرکت در مکان (مثل انتقال یک شیء از جایی به جای دیگر) ، 4- حرکت در جواهر. مقصود آنان از حرکت در جواهر ، تغییرات و تبدلات دفعی در جواهر و دگرگونی های ظاهری آن بود ، مثل تبدیل شدن آب به بخار ، و تبدیل شدن گیاه به خاک ؛ نه تغییرات تدریجی در حقیقت جواهر.

دیدگاه مشهور فلاسفه قبل از صدر المتألهین این بود که مسافت ، و به عبارت دیگر ، بستر حرکت ، شامل مقولات عرضی چهار گانه بدین شرح می گردد :

"آین" (در حرکت مکانی ، مثل حرکت زمین به دور خورشید) ، "وضع" (در مثل حرکت زمین به دور خودش) ، "کم" (در مثل رشد موجودات زنده) ، و "کیف" (در مثل تغییر کیفیات نفسانی انسان چون شادی، دوست داشتن، ترس و امثال آنها). روشن است که همه این چهار مقوله ، از اعراض هستند ، نه جواهر.

اکتشاف جدید صدر المتألهین ، اثبات حرکت در حقیقت جوهر به معنایی که شرح داده خواهد شد ، بوده است.

حرکت در اصطلاح فلسفه عبارت است از "خروج شیء از قوه به فعل تدریجاً". به عبارت دیگر : فعلیت یافتن امری که قبل از آن بالقوه بوده است به صورت مرحله به مرحله و تدریجی. مثلاً : یک هسته خرما ، بالقوه جوانه خرما است (به این معنا که امکان جوانه شدن آن وجود دارد) . پس از اینکه آن هسته در شرایط مناسبی برای رشد قرار گرفت ، قوه جوانه بودن آن ، به فعلیت می رسد. و همین حرکت در مراحل بعدی ، تا نخل شدن ، به برگ و بار نشستن ، و بارور شدن ، به صورت مرحله به مرحله ادامه می یابد و در هر مرحله ، از قوه به فعلیت می رسد. بنا بر این می توان گفت: حرکت ، عبارت است از : تغییر تدریجی.

صدر المتألهین ، زمان را به عنوان بُعد چهارم جسم می داند و در کتاب اول اسفار می گوید: "اجسام از درون، با چهار بعد **طول** ، **عرض** ، **عمق** و **زمان** ، محدود می شوند".

از آنجا که حقیقت زمان ، عین تجدد و نوزایی است ، بنا بر این ، وجود آن در ذات اجسام ، دلیل بر تجدد و نوزایی آن جوهر (جسم) می باشد. بر اساس این دیدگاه ، جوهر جسم در ذات خود ، دائما در حال حرکت و "نو شدن" است و در هر لحظه، تجدید می شود.

صدر المتألهین ، حرکت جوهری را شامل عالم جسمانی و نفسانی که ماده (به معنای فلسفی) در آن حضور دارد می داند ؛ اما عالم عقول مجرد و اعیان ثابته را ، که منزه از ماده و قوه (به معنای فلسفی) و فراتر از هر تغییری هستند ، در بر نمی گیرد.

معرفت شناسی

معرفت از دیدگاه صدر المتألهین ، به دو قسم تقسیم می گردد : 1- علم حصولی ، 2- علم حضوری.

علم حضوری هم به دو بخش تقسیم می گردد:

الف- علم نفس به خویش ، یا علم علّت به معلول خود.

ب- علم معلول به علّت خود.

در این زمینه ، ادراک عبارت است از حرکت از قوه به فعل که در اثر آن ، ادراک کننده از مرتبه وجودی خویش فراتر می رود و به مرتبه وجودی امر ادراک شونده نائل می گردد. بدین سان ، میان عالم و معلوم ، نوعی اتحاد خاص تعقل ، حاصل می گردد ، که به اتحاد عاقل و معقول هم تعبیر می شود. در مورد خداوند ، اتحاد علم و عالم و معلوم ، تحقق می یابد. زیرا علم حق ، به ذاتش تعلق می گیرد و ذات او ، همان وجود اوست.

در زمینه علم حصولی (که عبارت است از علم انسان به امری غیر از خویش) ، وی به نظریه فلاسفه پیشین خود مبنی بر اینکه علم حصولی ، صرفا انعکاس صور اشیاء بر نفس است ، اکتفاء نمی کند ؛ بلکه معتقد است : انسان ، همانگونه که ابن عربی می گوید ،

"عالم صغیر" و جامع همه مراتب وجود است و معرفت او به اشیاء و اعیان دیگر ، در حقیقت ، حاصل تأمل صور آنها در مرآت وجود خودش می باشد.

نفس شناسی

نفس از دیدگاه صدر المتألهین ، جوهر مستقل و مجرد از ماده است ، که قبلا به صورت جسم ظاهر گردیده و از طریق حرکت جوهری به نفس گیاهی ، و آنگاه به نفس حیوانی ، و در نهایت به نفس ناطقه انسانی ، تحوّل یافته است. پس از مرحله اخیر ، نفس انسان به مقام تجرّد می رسد و از تعلّق ماده آزاد می گردد و در عالم عقول ، به صورت جاودانه باقی خواهد ماند. بدین جهت در مقام تبیین نفس انسان فرموده اند: "نفس ، جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء است".

نفس در هریک از مراحل یادشده ، دارای قوای خاص آن مرحله است. به عنوان مثال ، نفس در مرحله جسم معدنی ، دارای قوه حفظ صورت خود را دارد، و در مرحله نباتی و گیاهی ، قوای نباتی مانند تغذیه ، رشد و تبدیل را دارد، و در مرحله حیوانی ، قوه حرکت و حواس پنجگانه خارجی و برخی قوای باطنی مانند متخیله را دارد ، و در حالت انسانی، حواس باطنی او (که در دروس قبلی بیان گردید) به کمال می رسد.

این حکیم مسلمان ، عالم را شامل سه حوزه بدین شرح می داند:

- عالم معقول.

- عالم محسوس.

- عالم برزخ ، که عالم خیال است.

او برای قوه متخیله نیز ، مانند قوه مفکره ، نوعی استقلال پس از مرگ را قائل است و مراتب وجودی جوهر نفس انسانی را دارای مراتب هفتگانه بدین شرح می داند:

طبیعت ، نفس ، عقل ، روح ، سرّ ، خفیّ و اخفی ، که
فناء در حقّ است.

از دیدگاه صدر المتألّهین ، هریک از عقل نظر و عقل
عملی ، دارای چهار مرحله می باشد. مراحل عقل
نظری عبارتند از :

- عقل هیولانی ، که عقل بالقوه است.
- عقل ملکه ، که امور ساده و اولیه را ادراک می کند.
- عقل بالفعل ، که نظریّات را ادراک می کند و نیازمند
ماده نیست. این عقل، گاهی اکتسابی است و
گاهی موهبتی و الهی.
- عقل مستفاد ، که عقل فعّال و عالی ترین مراحل
عقل است.

مراحل عقل عملی نیز عبارتند از :

- به کار بستن احکام الهی و قوانین شریعت.
- تهذیب و پاکسازی نفس از ردائیل و بدیها.

- آراستن نفس به زیور فضائل و تنویر آن با معارف الهی.
- فناء نفس در حق.

معاد شناسی

صدر المتألهین ، آخرت را جدای از دنیا نمی داند. او با این مثال ، نظریه خویش را توضیح می دهد: هنگامی که یک جنین در رحم مادر خود قرار دارد ، حقیقتاً در این دنیا است ، ولی بخاطر محجوب بودن از حقیقت ، نسبت به این دنیا آگاهی و شناخت ندارد. همینطور ، وقتی انسان در این دنیا است ، حقیقتاً در عالم آخرت است ، ولی بخاطر حجاب طبیعت ، اکثر انسانها ، از آن جهان اطلاع ندارند. تنها عارفان حقیقی می توانند حقیقت عالم آخرت را در همین دنیا مشاهده کنند.

این دانشمند بزرگ، معاد جسمانی را به شیوه ای که خود تبیین نموده است می پذیرد. وی معتقد است که

تشخیص انسان به نفس اوست ، نه به جسم و بدن ،
زیرا بدن او همواره در حال تغییر و دگرگون شدن است و
در هر برهه مشخصی از زمان به کلی متبدل می گردد.
در حالی که تشخیص فرد صاحب آن بدن ، محفوظ می
ماند. از سوپی دیگر ، نفس انسان در عالم آخرت ،
قدرت آن را می یابد که بدن خود را از درون خویش ایجاد
کند و با بدن ، محشور گردد.

اهل بهشت ، قادرند با قوه خلاقه ای که به آنها عطا
شده ، همه صور خوشایند را حقیقتاً ایجاد کنند و از آنها
متنعم گردند ، ولی اهل دوزخ فقط صور قبیح و
ناخوشایند و رنج آور را خلق می کنند و با آنها عذاب می
شوند و پس از پایان دوره مجازات به شیوه ای که
گذشت ، سرانجام ، از عذاب دوزخ رهایی می یابند و
همگان به مبدأ اعلا باز می گردند.
